

مردم‌گرایی توحیدی

و

مردم‌گرایی مبتدل

به نقل از "مجاهد" ارگان

سازمان مجاهدین خلق ایران

مردم‌گرایی توحیدی

و

مردم‌گرایی مبتدل

به نقل از مجاهد ارگان

سازمان مجاهدین خلق ایران

در حقیقت انقلاب
متعلق به مردم و رای واقعی از
آن ایشان است. مردم تنها وقتی
گدقش خود را در تعیین سرنوشت
خویش ببینند، استعداد
هایشان شکوفا میگردد و
خلاقیت‌های نامحدود آنها به
منحد ظهور میرسد اگر خواهیم
یک نظام مردمی بزیانیم هیچ
راهی به جز تکیه نمودن به مردم
و مشارکت دادن آنها در کار و
سرنوشت خودشان، وجود
ندارد. برای یک سیستم انقلابی
هیچ سرمایهای و امکانی بالاتر
از اعتماد و حمایت مردم نیست
بد راستی وقتی یک انقلاب و
انقلابی از نیروی حمایت کنند،
تودای برچوردار نباشد دیگر
جد خواهد داشت. دیگر هرگز
نخواهد توانست به امر بسیج
خلق که لازمه پیروزی در نبرد
علیه امپریالیسم است، تحقق
بخشد. دیگر حیات و موجودیت
او نیز منتفی است. درست
مانند ماهی که درون آب هیچ
امکانی برای بقا و زنده ماندن
نخواهد داشت

بنام خدا
و
بنام خالق قهرمان ایران

مردم گرایی تو حیددی و مردم گرایی مبتذل

امروز ما در جامعه‌ی مان شاهد به ابتدال کشیده شدن بسیاری از مفاهیم انقلابی و واژه‌های ایدئولوژیکی هستیم . انحصارطلبانی که دم از مستضعفین می‌زنند ، کاخ‌نشینانی که آوای استیفای حقوق کوخ‌نشینان را از غارتگران و ستمگران سر می‌دهند ! ! سازشکاران و مرتجعین و فرمیسیت‌هایی که خودشان را انقلابی جا می‌زنند ، جاه‌طلبانی که دم از خدا و اسلام می‌زنند ، قاعدینی که یک شبه مجاهد می‌شوند و . . . البته این مسئله منحصر به عصر و زمانه‌ی ما نبوده و نیست ، بلکه در تمام ادوار نظام‌های طبقاتی تلاش کرده و می‌کنند که واژه‌های انقلابی و اصیل را از محتوی تهی ساخته تا کارآئی و برش واژه‌ها در جامعه خنثی گردد این بسی محتوی‌سازی واژه‌های انقلابی در اسلام از همان روزهای نخست وفات پیامبر آغاز شد که در مسیر خودش به جایی رسید که آریامهرها و ملک فیصل‌های جنایتکار سمبل اسلام و اسلام پناه و ظل الله ، خلیفه‌الله و . . . گشتند ، پیشوایان و امامان ما نیز آینده‌ی مکتب را به درستی پیش‌بینی میکردند ، به طوری که امام علی به انحرافات بعد از اسلام اشاره کرده و راجع به بی‌محتوایی شدن اسلام و قرآن می‌گوید : سیاتی علی الناس زمان لا یبقی من الاسلام الا سمة من القرآن الارسمة .

زمانی فرامی‌رسد که از اسلام جز اسم و از قرآن جز نوشته، چیزی باقی نمی‌ماند، و دیدیم که به راستی چه بر سر اسلام آمد، انقلابی ترین واژه‌ها در خدمت نظام های طبقاتی قرار گرفت و کاملاً "نسخ گردید و توجیه گر منافع آنها گردید. واژه‌هایی چون صبر، تقیه، استغفار، مردم، مستضعفین و... امروز "مردم‌گرایی" دم از مردم زدن، بازار داغی پیدا کرده است، هر کسی خودش را، مردم‌گرا و مردمی می‌داند، اما در ورای همه‌ی این ادعاهای بوج و بی‌معنی، مردمی بودن مفهوم خاصی دارد که باید در عمل مدعیان، تجلی و بروز نماید. آیا می‌توان مدافع استثمار بود و دم از مردم زد؟ می‌شود سنگ سر راه تشکیل شوراهای مردمی انداخت و دم از مردم زد؟ می‌توان کوچکترین اعتراضات و انتقادات مردم را لقب "اعمال ضد انقلابی" - ادا و باز هم مردمی بود، می‌شود که خلق‌ها را به گلوله بست و دم از مردم زد.

بسم الله الرحمن الرحيم

=====

مقدمه:

=====

اگر مردم گرایی را به معنی اتکاء به نیروی مردم و مبارزه به خاطر محقق ساختن اراده و خواست آنها (آرمانهای مردمی) بدانیم ، همواره در سراسر تاریخ انقلابیون و مصلحین بزرگی وجود داشته اند که به خاطر چنین آرمانی مبارزه کرده اند و با قلبی سرشار از عشق بی پایان نسبت به توده ها دست به فداکاریهای عظیم زده اند . انبیای توحیدی از زمانهای بسیار قدیم در زمره ی اصیل ترین و پاکبخته ترین مردم گرایان انقلابی تاریخ بوده اند . زیرا آنها در تاریک ترین اعصار جهل و سردگی که از پیشتازان و رهبران انقلابی امروز خبری نبود به مردم و بخصوص محروم ترین و بالنده ترین نیروهای اجتماع (مستضعفین) مزدهی حاکمیت و وراثت زمین را دارند : آنها که پرچم بی گیرترین مبارزات را برای رهایی خلق از زیریوغ برده داران و استثمارگران برافراشتند ، با در دست داشتن دلایل و تبیینات آشکار مردم را به قیام برای برپا نمودن ارزشها و نظام مبتنی بر قسط فرا می خواندند و این رسالت آنها بوده . " لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط . . . " (حدید - ۲۵) (ما رسولان را با نشانیها فرستادیم ، همراه ایشان کتاب و ترازو بود ، تا مردم به قسط قیام کنند . . .) .

سد کنندگان راه تکامل و دشمنان خدا و خلق نیز بانحاء طرق سعی در جلوگیری از رشد این نهضت ها می کردند . آنها وقتی وسعت پایگاه توده ای انبیا را می دیدند سراسیمه می شدند و با توسل به حيله ها و آزارهای گوناگون تلاش می نمودند که مردم را نسبت به آنها بدبین سازند و آنان را منفرد و ایزوله کنند . حتی گاه وحشت

چنان بالا می‌گرفت که برای محو پایگاه مردمی انبیا^ع، اقدام به کشتن و اسارت
بکایک حامیان و هواداران آنها می‌نمودند (سوره^ع قصص - آیه^ع ۴). این درگیریها
و مبارزات، نتیجه‌ی طبیعی بعثت و قیام انبیا بود. همان رسولانی که به حرفهایشان
عمیقا "معتقد بودند و همراه با مردمی که به آنها می‌پیوستند تا پای جان، در دفاع
از عقاید خود، مقاومت می‌کردند.

ارزشهایی که انبیا^ع با مبارزه و فداکاری خود در متن تاریخ و جوامع بشری،
پی ریزی کردند، به عنوان بخشی از فرهنگ بشری، بعدها الهام بخش انقلابیون
و مصلحین مردم‌گرای شد که در پیشاپیش طبقات ستم دیده و محروم، مشررهایی
آنها از زیر بار استثمار بوده اند. انقلابات شکوهمند مردمی متعددی با هدف
آزاد ساختن توده های زحمتکش و استثمار شده و تامین حاکمیت آنها، در ادوار
مختلف تاریخ به وقوع پیوست که هنوز هم ادامه دارد.

مضمون و شکل مردم‌گرایی در ادوار مختلف تاریخی

صرفنظر از دیدگاه انبیای توحیدی و رهروان آگاه و شایسته‌ی آنها مضمون و شکل "مردم‌گرایی" در افکار و عملکردهای فیلسوفان و رهبران در طول تاریخ تکامل یافته و همواره با شرایط تاریخی و مناسبات اقتصادی-اجتماعی پیوند داشته است.

در قرون جدید و در آستانه‌ی پیدایش بورژوازی، اعتقاد و درک نویسندگان و فلاسفه‌ی این دوره تحت تاثیر فرهنگ طبقاتی بورژوازی نوظخته نسبت به مردم‌گرایی "اعتقاد و درک آنان نسبت به "مردم‌گرایی" شامل یک مفهوم صوری و جدا از شرایط اجتماعی و اقتصادی می‌شد همان مفهومی که برای واژه‌ی دموکراسی قائل بودند و همان نوع دموکراسی که از بعد از پیروزی انقلابات بورژوائی تاکنون در کشورهای سرمایه‌داری وجود داشته است. در حقیقت در چنین جوامعی، دموکراسی به صورت شکلی از تسلط طبقاتی در خدمت طبقات استثمارگر و ابزار حاکمیت سیاسی آنها بود زیرا بورژوازی اگرچه برای اراده‌ی مردم ظاهراً "احترام قائل بود و حق انتخابات عمومی و آزادی‌های سیاسی را به رسمیت می‌شناخت، اما در عمل، امکانات توده‌ی مردم را برای استفاده از همه‌ی این حقوق به طرق مختلف محدود میکرد.

با شکل گرفتن مبارزات عظیم ضد امپریالیستی با مضمون ضداستعماری مفهوم جدیدی از مردم‌گرایی و دموکراسی ارائه شد که برخلاف برداشت‌های بی‌محتوای پیشین، دارای مضمون مشخص مردمی و خلقی بود. این مفهوم که "دموکراسی-نوین" نام گرفته و از طریق دست زدن به یک مبارزه‌ی پیروزمند و رهایی بخش ضد امپریالیستی و سرنگون ساختن رژیم‌های دست‌نشانده و وابسته قابل حصول است. مرزهای مشخصی با دموکراسی‌ها و مردم‌گرایی‌های کاذب بورژوازی دارد که به هیچ وجه قابل انکار نیست.

انقلابات دمکراتیک نوین که در مقطع کنونی تاریخ، بخش وسیعی از خلقهای تحت سلطه درگیر آن هستند، در مرحله‌ی نخست، هدفش استقرار حاکمیت تمام خلق، تحت رهبری نیروهای ضد استثمار است. این جنبش‌ها، برخلاف انقلابات بورژوائی، جزئی از انقلاب جهانی ضد استعماری است، که مهمترین مشخصه‌ی آن بسیج تمام خلق برای غلبه بر امپریالیسم و انتخاب راه رشد ضد بهره‌کشانه است.

راهی که در انتهای آن، آزادی از قید بهره‌کشی انسان از انسان و تأمین حاکمیت واقعی توده‌های زحمتکش و استثمار شده را جستجو میکند.

اینها گامهای ارزنده‌ای هستند که انقلابیون عصر ما مبتنی بر آگاهی عمیق خلقهای انقلابی، در جهت بارز ساختن نیروی خلاق توده‌ها و تحقق بخشیدن به حاکمیت اراده‌ی آنها بر سرنوشت خودشان، برداشته‌اند. بی‌جهت نیست که عصر ما را عصر آگاهی و انقلاب خلقها نامیده‌اند. عصری که مردم محروم اراده کرده‌اند که با میرزهی بی‌گم و قهرآمیز خود بزرگترین دشمن غدار بشریت را به زانو درآورند. میلیونها توده‌ی مردم، با صمیمیت و خلوص از انقلاب پشتیبانی می‌کنند. این همان دژ استوار و پولادینی است که هیچ نیرویی را برای درهم شکستن آن نیست.

امروز هر انقلابی راستین، دارای قلبی مالامال از عشق به مردم و ایمان به نیروی خلاق آن‌هاست. این ایمان و عشق به مردم را که بدون آن مبارزه امکان ندارد، به خوبی در سخنان یکی از انقلابیون بزرگی که سالیان طولانی رهبری مبارزات یک خلق را بر عهده داشته می‌توان دید. وی درباره‌ی ضرورت اتخاذ مشی توده‌ای چنین گفته است:

"... قهرمانان واقعی، توده‌ها هستند... توده‌ها دارای نیروی خلاقه‌ی لایزال‌اند... در مدتی بسیار کوتاه صدها میلیون دهقان چون طوفانی سهمگین، چون گردبادی تند، به نیروی بس قدرتمند و تیزرو چنان بها خواهند خاست که هیچ نیرویی را، هر قدر هم که عظیم باشد، برای بازداشتن آن‌ها نخواهد بود. آن‌ها تمام قید و بندهایی را که دست و پایشان را می‌بندد، می‌گسلند و در شاهرآز آزادی به پیش می‌شتابند، آن‌ها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی و... را به‌گور خواهند سپرد. آن‌ها تمام احزاب انقلابی و تمام انقلابیون را در کوره‌ی عمل می‌آزمایند تا بتوانند آن‌ها را به حریم خود راه دهند و با آن‌ها که از دامان خود طرد کنند..."

در حقیقت انقلاب متعلق به مردم و رای واقعی از آن‌هاست. مردم تنها وقتی که نقش خود را در تعیین سرنوشت خویش ببینند، استعدادهاشان شکوفا میگردد و خلاقیت‌های نامحدود آن‌ها به منصفی ظهور می‌رسد. اگر بخواهیم یک نظام مردمی برپا کنیم هیچ راهی به جز تکیه نمودن به مردم و مشارکت دادن آنها در کار و سرنوشت خودشان، وجود ندارد. برای یک سیستم انقلابی هیچ

سرمایه و امکانش بالاتر از اعتماد و حمایت مردم نیست. به راستی وقتی یک انقلاب و انقلابی از نیروی حمایت کننده‌ی توده‌ای برخوردار نباشد، دیگر چه خواهد داشت! دیگر هرگز نخواهد توانست به امر بسیج خلق که لازمه‌ی پیروزی در نبرد علیه امپریالیسم است، تحقق بخشد. دیگر حیات و موجودیت او نیز منتفی است. درست مانند ماهی که بدون آب هیچ امکانی برای بقا و زنده ماندن نخواهد داشت. سیستم‌های ضد خلقی و پوسیده از آنجائی که به مردم متکی نیستند، هیچ آینده‌ای ندارند و لاجرم در مقابل نیروی خلق شکست خواهند خورد. زیراغنی‌ترین سرچشمه‌ی نیروهای بزرگ در میان توده‌های مردم نهفته است. راز مهم نیروی فوق العاده‌ی بسیج توده‌ای نیز در این نهفته است که به توده‌ها امکان داده میشود از ابتکار عملی خود استفاده کنند و استعدادهای درونی خویش را شکوفا سازند. این همان عاملی است که از نیروی مردم یک قدرت شکست ناپذیر می‌سازد. که قادر است بر هر تکنیک و سلاحی غلبه کند. در این زمینه خوب است به یکی از مصاحبه‌های ژنرال حباب طراح و فاتح انقلابی در نبرد "دین بین فو" اشاره کنیم. او در تشریح دلایل پیروزی "دین بین فو" و نقش تعیین کننده‌ی توده‌های مردم، در پاسخ آنهایی که گناه شکست فرانسه را به گردن بی‌لیاقتی "ناوار" ژنرال فرماندهی فرانسوی می‌انداختند، گفت: "شما بی‌جهت "ناوار" را بی‌لیاقت و عامل شکست فرانسه می‌دانید، او یک نظامی با تجربه و کاردان بود و وظایف‌اش را هم در حد امکانات بسیار خوب انجام داد. به نحوی که هر کس دیگر هم که جای او بود، نتیجه‌ای بیشتر از او عاید شما نمی‌کرد، نقطه ضعف "ناوار" مربوط به عاملی است که هرگز در آموزشها و مطالعات و آکادمیهای نظامی شما، جایی نداشته و نمی‌تواند هم داشته باشد. آن عامل "خلق" است که دخالت موثر آن در این نبرد، تعیین کننده‌ی پیروزی ما و شکست شما بود..."

به همین ترتیب نیروهای عقب مانده و ارتجاعی نیز به درجه‌ای که از دیدگاه خلقی - انقلابی فاصله دارند، نسبت به قدرت و نیروی خلق بی‌اعتقاد بوده و در امر بسیج آنها فاقد توانائی اند. هر چند که در یک مقطع توانسته باشند با بهره‌گیری از مجموعه‌ی عوامل و شرایط موجود سیاسی تا مدتی توده‌های ناآگاه را بفریبند و آنها را به دنبال خویش بکشانند. لیکن بالاخره وقتی که توده‌ها آگاه می‌شوند دست رد به سینه‌ی آنها زده و آنها را از حریم خود طرد می‌کنند. از این رو آنها نیز به دلیل فقدان مواضع انقلابی در برخورد با مسائل مختلف اجتماعی

و اقتصادی و سیاسی مضافاً " بر تعامیلات جاه طلبانه و انحصار طلبانه سرانجام امتحان خود را بر سر مساله‌ی بسیج مردم و تامین حاکمیت خلق پس داده و مردود میشوند. وجه مشترک تمام استثمار کنندگان این است که سلطه و بهره‌کشی و نتیجتاً " خوشبختی " شان را بر اساس بدبختی مردم بنا می‌کنند و لذا استثمارگران نظامهای آنها خوشبختی تمام بشریت یا قسمت اعظم افراد بشر را پایمال میکنند. حال آن که در مورد نیروهای رشد یابنده (انقلابیون) قضیه معکوس است. آنها می‌خواهند خوشبختی خود را بر اساس شرکت در انقلابات رهایی بخش مردم بنا کنند. آنها برای آزادی توده‌های وسیع مردم و تمام بشریت مبارزه می‌کنند و می‌خواهند امتیازات " ویژه " عده‌ی قلیلی از مردم را از میان ببرند. این است مفهوم انقلابی " مردم گرایی " .

از نظر یک انقلابی، ناشایست‌ترین و نارواترین کار آن است که به نفع خود و یا گروه معدودی از مردم فعالیت کند. چرا که نقطه‌ی آغاز حرکت هر عنصر مردم - گرای راستین پشت کردن به منافع خود و خدمت صمیمانه به خلق است. خدمتی که از یک سو به حرکت و آزادی خلق و از سوی دیگر نثار همه‌ی " هستی " یک انقلابی می‌انجامد.

مفهوم دقیق کلمه‌ی " مردم " یا " خلق "

وقتی از " مردم " یا " خلق " به مثابه‌ی یک مقوله‌ی جامعه‌شناسانه سخن می‌گوئیم، منظور جمیع انسان‌هایی هستند که به لحاظ پایگاه اجتماعی و طبقاتی‌شان شامل آن بخش‌ها و طبقاتی می‌باشند، که به علت وضعیت عینی‌شان، قادرند متحداً در تکامل جامعه و یا انقلاب در شرایط معین، شرکت نمایند. بدیهیست که مصادیق " مردم " در هر دوره‌ی تاریخی متفاوت است. مثلاً " در عصر برده داری کلیه‌ی اقشار و طبقاتی که قادرند در امر واژگون ساختن نظام بردگی (به عنوان سد اصلی تکامل آن دوران) واجد نقشی باشند، (اعم از بردگان و پیشه‌وران و دیگر تهیدستان)، در مجموع " مردم " نامیده میشوند. کما اینکه در دوران کنونی " مردم " یا " خلق " مجموعه‌ی اقشار و نیروهای هستند که توانائی شرکت در یک مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را دارا می‌باشند. (نظیر کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و عموم زحمتکشان شهر و روستا) .

ملاحظه می‌شود که در جریان تکامل اجتماعی همچنانکه وظایف و محتوای

عینی انقلاب تغییر میکند، متعاقب آن ترکیب اجتماعی بخش‌هایی هم که در مرحله‌ی معین "مردم" را تشکیل می‌دهند، بطور غیر قابل اجتناب تغییر می‌نماید. در جوامع اولیه، مفهوم "مردم" کل جمعیت و تمام گروه‌های اجتماعی را می‌پوشاند. با پیدایش طبقات و آغاز مرزبندهای شرک‌آمیز و استثماری، تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی پدیدار گشت. تضادهایی که به گفته‌ی قرآن عامل ایجادکننده‌ی آن "بغی" و ستمگری و استعمار بود و بر اثر آن وحدت اجتماعی مردم اولیه، به چندگانگی و اختلاف بدل گردید:

"گان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ و ما اختلف فیہ الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم... ." (آیه ۲۱۳ سوره‌ی ۲).

"مردم امتی یکپارچه و یگانه بودند، پس خدا پیام آوران را به مثابه‌ی بشارت دهندگان و بیم دهندگانی برانگیخت، و با ایشان کتاب و تبیینی بحق فرستاد، تا بدانوسیله در بین مردم در آنچه اختلاف می‌ورزیدند، به حکم و قضاوت بپردازند، اما علیرغم دریافت این نشانی‌ها، عده‌ای به بغی و ستم برخاسته و اختلاف ورزیدند.

لیکن باز هم به گفته‌ی قرآن این چند پارچگی و اختلاف و تضادها، با از میان رفتن تاریخی "استعمار" برطرف و حل میشود و جامعه‌ی بشری در چشم‌انداز طولانی مدت آن از هر گونه تقسیم‌بندی و دوگانگی فارغ خواهد گشت. و وحدت خویش را به طور آگاهانه و در مرحله‌ی عالی‌تر باز می‌یابد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که "مردم" در هر مقطع تاریخی مجموعه‌ی اقشار و طبقاتی هستند که در یک طرف تضاد اصلی آن مقطع در مقابل سد کنندگان راه تکامل قرار دارند و پیشرفت اجتماعی اساساً "به وسیله‌ی آنها صورت می‌گیرد. زیرا این مردم هستند که انقلاب را شکل می‌دهند و در یک کلام شرایط اساسی را برای بقای جامعه تأمین می‌کنند.

بدین ترتیب توده‌ها سازندگان واقعی تاریخ هستند، زیرا مضمون حرکت تاریخ چیزی جز مردم و مبارزه‌ی آنها بر ضد عوامل بازدارنده‌ی طبیعت و جامعه در مسیر احیاء تاریخی استعمار و بهره‌کشی و تحقق جامعه‌ی توحیدی و عاری از طبقات نیست. یکی از انقلابیون برجسته‌ی عصر حاضر در باره‌ی نقش توده‌ها و ضرورت

پیوند بیشتر با آنها می‌گوید: " ما باید به میان توده ها برویم ، از آنها بیاموزیم ، تجربیات آنها را جمع بندی کنیم و از درون آن ، اصول و متدهای بهتر بیرون بکشیم ... گروه رهبری هر قدر هم که فعال باشد ، در صورتی که فعالیت اش با توده ها در هم نیامیزد ، جز تلاش بی ثمر عده ای معدود ، چیز دیگری نخواهد بود ... "

اگر در تعاریفی که فوقاً بیان نمودیم ، خوب دقت شود ، درمی یابیم که در کانون مفهوم مردم ، " مستضعفین " قرار دارند ، یعنی نیروها و طبقاتی از مردم که به لحاظ درجه ی استثمار از همه محروم تر و از نظر ماهوی رشد یافته ترین و بالنده ترین بخش " مردم " به شمار می‌روند . به عبارت دیگر واژه ی " مردم " در هر دوره ی تاریخی وسیع تر و عام تر بوده و در برگیرنده ی " مستضعفین " آن دوره نیز می باشد .

مردم گرایی توحیدی

می دانیم که هدف بلند مدت یا افق تاریخی اسلام ، استقرار نظام اجتماعی توحیدی است که جامعه ی بشری را در مسیر تکامل تاریخی خود به جانب یگانگی تمام عیار رهبری می نماید . این هدف جز از طریق تکیه بر مردم (عنصر عینی جامعه) و بسیج آنها برای مقابله با سد کنندگان راه خدا و خلق قابل حصول نیست . مردم در جریان تکامل اجتماعی ، مبنای تحولات یک جامعه محسوب میشوند ، بدین معنی که هر مبارزه ی ترقیخواهانه و هر عمل شایسته ای (عمل صالح) جدای از مردم و بدون توجه به خواست ها و آرمان های آنها بی بنیاد و خالی از هرگونه محتواست . هدف فلسفه ی توحیدی برخلاف فرهنگ سرمایه داری عبارت از تأمین تکامل و رستگاری همه ی مردم و فراهم آوردن شرایط مساعد برای بروز کامل توانائی ها و خصوصیات متعالی آنهاست . در این نظرگاه ، اراده ی خدا نیز به طور تاریخی از طریق خواست مردم بیان می گردد . به تعبیر دیگر دست خدا از آستین توده ها بیرون می آید . این مردم هستند که نهایتاً و به طور تاریخی ، نیک و بد موضع گیری های سیاسی و اجتماعی مختلف را قضاوت می کنند ، به عبارت روشن تر معیار ارزیابی حقانیت و ترقیخواهی هر نیروی اجتماعی و یا فکر و سازمان ، درجه ی انطباق آن با سمت یگانه و هدفدار حرکت تکاملی توده ها است . زیرا تجلی گاه اساسی محتوای ایدئولوژی ، پراتیک اجتماعی و توده ای است که به مثابه ی یک

آزمایشگاه تاریخی، حقیقت و ارزش آن فکر و ایدئولوژی را مشخص می‌کند. از سوی دیگر در تبیین توحیدی جامعه و تاریخ، توده‌های وسیع به تنهایی بدون داشتن یک گروه رهبری نیرومندی که بتواند فعالیت شان را به طور مناسب سازمان دهد و آن را در مسیر هر چه کارآمدتر هدایت کند، نمیتوانند کاری از پیش ببرند. حرکت خود بخودی توده‌ها، نه می‌تواند مدتی طولانی دوام بیاورد و نه می‌تواند در یک سمت صحیح به پیش برود و یا به یک سطح عالی تر ارتقاء یابد. از نقطه نظر دیدگاه جامعه‌شناسانه‌ی توحیدی اگر چه برخلاف نظریات ایده‌آلیستی که قهرمانان را سازنده‌ی تاریخ می‌دانند (ثئوری نبوغ)، توده‌ها، اساساً "سازنده‌ی تاریخ هستند، ولی هرگز با مطلق کردن نقش "مردم" به مسأله‌ی رهبری و نقش عنصر آگاه کم بها داده نمیشود، بلکه نقش مستقلی نیز برای عنصر ایدئولوژیک (عامل ذهنی و رهبری) در کنار عنصر عینی جامعه، قائل است. به نحوی که توده‌ها در رابطه با مناسبات کهنه‌ی اجتماعی، که اساس و مبنای تغییرات جامعه و رهبری "شرط" تحولات محسوب می‌شود و لذا حرکات اجتماعی و تاریخ معلول فعل و انفعال هر دو عنصر است. به این ترتیب ایدئولوژی توحیدی، در مقابل تحلیل خود بخودی حرکت تاریخ، تبیین آگاهانه و "هدایت" را تبیین واقع‌گرایانه تلقی می‌کند، بدین معنی که با توجه به ویژگیهای انسان، که لاجرم در اجتماع او نیز منعکس است و با مدد گرفتن از نقش عنصر ایدئولوژیک، حرکت جامعه بایستی به وسیله‌ی قشر آگاه و پیشتاز به سر منزل مقصود هدایت شود.

نظری به قرآن و ادیان توحیدی

با یک مطالعه در قرآن به سادگی می‌توان دریافت که این کتاب با تأکیدات مکرری که بر جامعه و حرکت اجتماعی دارد، متوجه استقرار یک نظام مبنی بر منافع و رستگاری توده‌های مردم است. قرآن همواره و در هر شرایطی، دار قلمرو اجتماع، گروندگان فلسفه‌ی توحید را به مبارزه به خاطر رهائی خلق فرا خوانده و آنها را به "قیام به‌خاطر برپا داشتن قسط" مأمور و مسئول کرده است. قرآن این مبارزه را به مثابه‌ی گواهی (اجتماعی) وجود خدا و تأکید جهت‌گیری کمال‌طلبانه هستی می‌داند:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله . . .

" ای آنها که ایمان آورده‌اید برپادارنده و بسیار قیام کننده به قسط باشید و (از این طریق خدا را گواهی کنید)
 در سوره‌ی رعد ، معیار تشخیص حق و باطل نظریات ، عملکردها و موضعگیری‌های افراد و نیروها "تامین منافع مردم" ذکر شده است :
 " كذالك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فيذهب جفاً واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض "

(آیه ۱۷ سوره‌ی رعد)

(خدا حق و باطل را چنین مثل می‌زند که (باطل) چون کف از بین رفتنی است ، اما (حق) و آنچه در جهت منافع مردم است بر روی زمین باقی می‌ماند) .

نظری احتمالی به تاریخ ادیان توحیدی و به خصوص اسلام ، به خوبی روشن می‌سازد که انبیا از همان آغاز رسالت خود ، به سراغ مردم می‌رفته‌اند و آنها را برای پیاده کردن اهداف انقلابی خود بسیج می‌نموده‌اند . می‌دانیم که اسلام با طلوع خود و در همان زمان حیات پیامبر یک نظم نوین مردمی و انقلابی را جایگزین نظم اشرافی و ضد مردمی قبلی نمود . علی (ع) چنان به خلق عشق می‌ورزید و چنان با آنها در می‌آمیخت که امروزه هر کس نمونه‌های آن را مطالعه می‌کند غرق در حیرت می‌شود (به نامهی علی (ع) به مالک اشتر و تاکیدات او در باره‌ی مواظبت از توده‌ها رجوع کنید) .

اعتقاد به رای و اراده‌ی مردم در موضع‌گیری‌های علی در این کلام او که در یکی از خطبه‌های آغاز خلافت خود ابراد نموده به خوبی مشهود است :
 " اما والذي فلق الحبه وبراء النسمه ، لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم ولا سغب مظلوم ، لا لقیتم حبلیها علی غاریها و "

(خطبه ۳)

(سوگند به خدائی که دانه را شکافت و انسان را خلق نمود ، اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسار (برای بیعت با من) ویاری نمی‌دادند که حجت نعام شود و اگر نبود آن عهدی که خدا از عناصر آگاه گرفته تا بر سری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام ننشستند ، هر آینه ریسمان شر خلافت را بر کوهان آن می‌سداختم و آن را رها می‌ساحتم)

مطالعه‌ی مبارزات پیشوایان انقلابی تشیع و نهضت مردمی شعوبیه و سرداران و . . . که بعدها در بحرین و زنگبار و سبزوار برپا شد (که همگی قویا متأثر از فرهنگ توحیدی بوده‌اند) ، به خوبی عنصر توده‌ای و مردم‌گرائی موجود در بطن ایدئولوژی اسلام را آشکار می‌سازد .

چشم‌اندازی که ادیان توحیدی برای تاریخ ترسیم کرده‌اند

ماهیت مردمی جریان‌های اصیل توحیدی که انبیاء در مقابل "نمرودها"

"فرعون‌ها" ، "قیصرها" و "ابوجهل" ها بوجود می‌آورند، هرگز قابل انکار نیست ، حتی دانشمندان ماتریالیست نیز مقرراند که در تاریکترین اعصار جهل و بندگی ، این انبیاء بودند که توده‌های مردم را علیه طبقات استثمارگر می‌شورانیده‌اند . در کتاب تاریخ جهان باستان در باره‌ی این مطلب چنین می‌خوانیم :

" از دوران سلطنت خاندان عمری ، اسرائیلیان علیه پادشاهان و سران قوم خود بپاخواستند ؛ این عصیان‌ها جنبه‌ی مذهبی داشت ، دهقانانی که در آرزوی اصلاحات اجتماعی بودند ، همواره به امید ظهور " شاهی " عادل و "ناجی واقعی " نبی‌خدا و فرستاده خاص او دل بسته بودند ، تا با ظهور خود یوغ کار اجباری و چماق نگهبانان را براندازد و صلح و عدالت برقرار سازد ، سخنگویان این مردم پیغمبرانی بودند که غالبا " در راس جنبش‌های توده‌ای قرون نهم و هشتم قبل از میلاد قرار داشتند (اینان را با پیامبرانی که رسما " در معابد سلطنتی اورشلیم و ساماره که به عنوان عوامل وفادار روحانیت و سلطنت عمل می‌کردند نباید اشتباه کرد) نهضت‌های توده‌ای غالبا " به تغییر خاندان سلطنت منجر می‌شد ولی وضع کشاورزان هرگز بهبود نمی‌یافت . از قرن هشتم نارضائی به شورش مبدل شد ، پیغمبران "فرو ریختن همه‌ی باروها " و قتل عام بزرگ " مفتخوارانی را که به خلق ستم می‌کردند پیشگوئی می‌کردند ؛ "خداوند خود به‌کمک درماندگان خواهد آمد ، پس از واژگون شدن فرمانروای ظالم و نوکرانش دیگر پادشاهی نخواهد بود ؛ کاخ شاهی برای همیشه ازین ویران خواهد گردید ؛ و ملت خود پادشاه خواهد شد ، از خشکسالی و قحطی ده‌گر اثری نخواهد بود ، کشور در شادی و رفاه ابدی غوطه‌ور خواهد شد . . . "

(ص ۲۲۷ تاریخ جهان باستان جلد ۱)

مسیحیت نیز در بطن مبارزه‌ی مردمی که تحت امپراطوری رم سر می‌بردند جای گرفت ، خود عیسی که در مسلک مسیح موعود ظاهر شده بود یکی انقلابی عاشق پیکار در راه خدا و خلق بود .

به همین جهت طبقه‌ی حاکم رم می‌کوشید با شکنجه دادن ، کشتن و سوزاندن کسانی که باو می‌گرویدند دین جدید را نابود کند :

" مسیحیان را طعمه‌ی جانوران وحشی می‌کردند ، به دنبال آراه می‌بستند و روی زمین می‌کشانند ، می‌سوزانند . . . به مسیحیان می‌گفتند : " امپراتور را نیایش کنید تا جان خود را نجات دهید " اما هیچ تدبیری کارگر نمی‌افتاد یکی از حکمرانان به امپراتور نوشت : " این عقیده جدید نه تنها در شهرها ، بلکه در کوچکترین روستاها نیز رسوخ یافته است . . . " دین جدید (مسیح) برای عامیان که هیچ آشنائی با "افلاطون" یا "سنگا" نداشتند از همه چیز عزیزتر بود . در شهرهای بزرگی چون اسکندریه و قیصریه ، مردم در کوی و برزن جمع می‌شدند و با اشتیاق به سخنان واعظان مسیحی گوش فرا می‌دادند . بیشتر این مردم از پیشه‌وران بردگان و تهیدستان بودند . . . "

(انسان در گذرگاه تکامل ص ۲۶۲)

جان برنال در کتاب علم در تاریخ ، خصلت مردمی نهضت‌های انبیا را چنین توصیف کرده است :

تبلیغ کتاب مقدس وجهه‌ی دیگری دارد ، این کتاب خود از بن مردمی است .

عدالت آن گونه که در تورات می‌بینیم ، اساساً اعتراضی بود علیه تجاوزکاری‌های صاحبان زر و زور ، که در آن زمان نیز به ظلم و ستم خو کرده بودند . مردم به این فکر افتادند که شاید به نام قانون و میثاق و با پشتیبانی عموم بتوان از این تجاوز جلوگیری کرد . قوم یهود نخستین قومی است در تاریخ که به خاطر اندیشه ، مبارزه کرده است و جنگ‌های " مکابیان " شاهده‌ی است بر شیفتگی عقیده و دلاوری آنها . تاریخ یهود نمایشگر مبارزات دامنه‌داری است که به نام خدا و در راه استیفای حقوق مردم صورت گرفته است .

تورات بطور مستقیم در مسیحیت و غیرمستقیم از طریق قرآن در اسلام ،

الهام بخش جنبش‌های انقلابی خلق بوده و همیشه این جنبش‌ها را بر حق قلمداد کرده است . . . ایمان یهودیان ، چه به صورت اصلی خود و چه در قالب مسیحیت که به میزان زیاد از یهودیت مشتق شده بود ، به سبب وجهی سخت مردمی خود پس از واژگون شدن تمدن کلاسیک همچنان پابرجا ماند . . . " (ص ۱۲۷ علم در تاریخ جلد ۱)

با آنچه قبلاً گفته شد ، مشخص می‌شود که :

۱ - به گواهی تاریخ نهضت‌های انبیاء توحیدی تماماً " و از اساس مردمی بوده‌اند و برای تحقق بخشیدن به آرمان‌های محروم‌ترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی در مسیر استقرار تاریخی نظام توحیدی قسط ، قیام کرده بودند .

۲ - انبیاء عمیقاً به ضرورت هدایت آگاهانه‌ی تاریخ و جامعه - که مضمون اصل دوم جهانبینی توحیدی (نبوت) است ، پای‌بند بوده و تاثیر تعیین‌کننده‌ای در تسریع تکامل تاریخ و جهت دادن به آن داشته‌اند . ضمناً در اینجا بلاهت چپ‌نماهایی که مدعی بودند " وحی به منزله‌ی انکار و یا کم بها دادن به نقش توده‌ها در تاریخ است " آشکار می‌شود چرا که : امروز اهمیت و نقش عنصر آگاه و هدایت‌کننده در حرکت جامعه ، که ادیان توحیدی از زمان‌های بسیار قدیم در کسوت وحی و انبیاء ، بر آن تاکید ورزیده‌اند ، بر هیچ انقلابی راستین پوشیده نیست عالی‌ترین دستاوردهای دانش انقلابی معاصر ، صحت این مطلب را به ثبوت رسانیده است . بر طبق این دستاوردهای انقلابی ، دخالت عنصر آگاه و پیشتاز ، نه تنها به معنی نفی نیروی خلاقه‌ی توده‌ها نیست ، بلکه دقیقاً عامل رشد و کمال استعدادات و انرژی انقلابی خلق است . به نحوی که هیچ مبارزه‌ی انقلابی ، بدون برخورداری از یک رهبری کارآمد ، به خودی خود هرگز به پیروزی نمی‌رسد . یکی از برجسته‌ترین انقلابیون معاصر بدون آن که بتواند تناقض میان فلسفه‌ی ماتریالیستی و اعتقاد به عامل هدایت در تکامل اجتماعی را حل کند ، در باره‌ی اهمیت عنصر پیشتاز و سازمان رهبری‌کننده در مبارزه‌ی انقلابی چنین می‌گوید :

بدون یک سازمان رهبری یا ثبات که ادامه‌ی کار را تضمین کند ، هیچ جنبش انقلابی استواری نمی‌تواند پدید آید . هر اندازه توده‌هائی که به طور

خود به خودی به جریان مبارزه کشانیده می‌شوند . بیشتر باشند ، به همان اندازه لزوم داشتن چنین سازمانی بیشتر است و به همان اندازه این سازمان باید استوارتر باشد " این انقلابی ، در جای دیگری در باره‌ی محال بودن پیروزی جنبش خودبخودی کارگران (یعنی بدون دخالت عنصر پیشاهنگ) و این که طبقه‌ی کارگر صرفاً " با قوای خود نمی‌تواند از حد معینی از آگاهی (در محدوده‌ی مبارزه در چارچوب اتحادیه‌ها) فراتر رود چنین می‌گوید :

" تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی می‌شود . زیرا نهضت خودبخودی کارگران همان تریونیسم (اتحادیه‌ی صنفی گرائی) یعنی اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی - است . از این رو وظیفه‌ی ما عبارت از مبارزه علیه جریان خودبخودی است هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری ، هر گونه کوچک کردن نقش عنصر آگاه معنایش تقویت نفوذ ایدئولوژی‌های بورژوازی در کارگران است (اعم از این که کوچک کننده بخواهد یا نخواهد) . همه‌ی کسانی که از مبالغه در ارزیابی عامل ایدئولوژیک و پریها دادن به نقش عنصر آگاه " و غیره سخن می‌رانند ، خیال می‌کنند که جنبش تماماً " کارگری به خودی خود می‌تواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند " تاکید روی نقش رهبری و عنصر پیشتاز از این بیشتر نمی‌شود . البته همانطور که اشاره شد ، در یک بینش ماتریالیستی صرف ، در تبیین حرکت جامعه طبعاً " نمی‌توان صحتی از نقش عنصر ایدئولوژیک که مورد تاکید نویسنده‌ی فوق قرار گرفته ، نمود . (تشریح این مطلب را به بحث تاریخ ماکول می‌کنیم) .

مرزهای مردم‌گرائی توحیدی با مردم‌گرائی ماتریالیستی

در نظرگاه ماتریالیستی صرف (علی‌رغم عملکرد مارکسیست‌های انقلابی) این شرایط عینی و مادی و بازتاب آن یعنی حرکت خودبخودی توده‌هاست که اصالت دارد و تاریخ تحولات جامعه تماماً " به وسیله‌ی آن توضیح داده می‌شود . از این رو هر گامی در جهت پذیرش نقش عامل هدایت که به هر حال ضرورت عمل مبارزه‌ی انقلابی را ، موجب می‌شود ، معادل با فاصله گرفتن از چارچوب فلسفه‌ی ماتریالیسم و جانشین ساختن فلسفه‌ی غنی‌تری به جای آن می‌باشد . زیرا اگر ماده‌گرائی را سیمائی ناقص از هستی پنداشته و به فلسفه‌ی واقع‌گرای توحیدی معتقد باشیم ، بلاشک مردم‌گرائی منبعث از این دیدگاه نیز ، علی‌رغم

جنبه‌های قابل تأیید آن نمی‌تواند در مجموع کامل و غاری از نقص باشد زیرا در هر صورت نقطه نظرهای ماتریالیستی در این زمینه ، از تبیین کلی این دیدگاه از جامعه و تاریخ سرچشمه می‌گیرند که مطابق آن ، حرکات و تحولات جامعه را سرانجام بایستی در شیوه‌ی تولیدی مادی (و در کانون آن درجه‌ی رشد ابزار کار) جستجو نمود ، که از آنجا حرکت خود به خودی تاریخ نتیجه گرفته می‌شود . بر مبنای همین تحلیل است که مردم‌گرایی ماتریالیستی صرف نیز از آنجا که در ورای حرکت خود بخودی توده‌ها در هر دوره‌ی تاریخی مشخص ، به معیار و ارزش ایدئولوژیکی فراتری ، معتقد نیست و تاریخ و سازندگان آن را متوجه سمت و مقصدی کلی نمی‌داند (چون جهان را بی‌هدف تبیین می‌کند) ، در نهایت آن را مثل سایر ارزش‌های نسبی ، تابع بلاقید و شرط داده‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه نموده و مطالبات و تمایلات خود بخودی مردم را در آن شرایط اصالت می‌دهد .

حال آن که در بینش توحیدی ، اگر چه توده‌ی مردم نهایتاً و بطور تاریخی ملاک سنجش درست و غلط موضع‌گیری‌ها و حق و باطل به طور کلی است ، لیکن در هر شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی مشخص ، از مطلق کردن آن احتراز می‌شود . صرف نظر از تشریحات فلسفی در این زمینه ، این واقعیت را (همچنانکه نویسنده سابق‌الذکر بدان اشاره کرد) می‌توان با مشاهده‌ی نفوذ تفکرات و فرهنگ طبقاتی در حتی مخروم‌ترین اقشار و طبقات جامعه مشاهده نمود بسیاری از زحمتکشان ، حاملان ناآگاه ایدئولوژی و اندیشه‌های استثمارگران و تحت‌تأثیر تفکرات و عادات ، رسوم و پسیکولوژی مشخص برخاسته از مناسبات استثماراری هستند . اینجاست که مطابق تبیین توحیدی ، عامل ایدئولوژیک می‌تواند به عنوان یک عنصر مستقل ، تأثیر تسریع‌کننده و هدایت‌کننده را در جلوگیری از انحراف جنبش خودبخودی توده‌ها و بارز کردن و فعلیت بخشیدن به استعدادات نهائی آنها ، بگذارد و تکامل جامعه را از تابعیت بلافصل و بی‌قید و شرط (خودبخودی) عامل اقتصادی خارج سازد . (توضیح بیشتر در باره‌ی این تأثیر در عهده بحث‌های مفصل ایدئولوژی است) البته نباید فراموش کرد که تأکیدات و نقطه نظرهای ابراز شده به وسیله‌ی انقلابیون غیر موحد در مورد "مردم" و عنصر "خلق" به عنوان یک ارزش ، که در جوهر آنها نوعی "بشر‌گرایی" نهفته است ، به کلی با کادر فلسفی ماتریالیسم متناقض است . زیرا تضاد

آشتی‌ناپذیری میان فلسفه‌ی ماتریالیسم از یک سو و اعتقاد به اصالت یک ارزش (نظیر اومانیزم) وجود دارد. و این نیز یکی دیگر از تناقضاتی است که تنها با شکستن چارچوب ماتریالیستی قابل حل است. تناقضی که به هر حال هر فرد غیر موحد اما ملتزم به عمل انقلابی و مردمی، مجبور است از آن رنج ببرد (تناقض تاریخی).

دیدگاه‌های صوری در رابطه با مسئله‌ی خداپرستی

مرز مشخص میان مردم‌گرائی توحیدی و مردم‌گرائی متأثر از فلسفه ماتریالیستی را تا حدودی روشن کردیم. حال به تفاوت دیدگاه اصیل توحیدی با تفکرات صوری و بی‌محتوای مذهب تحریف شده می‌پردازیم. این دیدگاهها، معمولاً با یک تعبیر ایده‌آلیستی از "اعتقاد به خدا"، هر نوع مردم‌گرائی و تاکید بر عنصر خلق را در حرکت اجتماعی، معادل "شرک" دانسته و تحت عنوان خلوص در خدا پرستی "نیروی خلاقه‌ی توده‌ها و تکیه بر آن را نفی می‌کنند و یا کم بهاد می‌دهند.

لازم به تشریح نیست که چنین دیدگاه‌هایی تا چه اندازه با ایدئولوژی راستین توحیدی و تصویری که انبیاء از جهان خارجی ترسیم کرده‌اند، بیگانه است. دیدیم که انبیاء بر خلاف دعاوی ارتجاعی فوق هرگز اعتقاد به آفریدگار جهان را یک امر صوری و شکلی وجدای از واقعیت و سرنوشت خلق، تلقی نمی‌کردند، بلکه بر عکس گواهی به وجود خدا را در قیام به قسط، جستجو می‌کردند.

در مذهب تحریف شده و طبقاتی، مبنای عینی تکامل جامعه نفی می‌شود و یا به درجاتی نادیده گرفته می‌شود که در هر صورت مظهري از شرک و ایده‌آلیسم است. در واقع، "خدا"یی که مورد نظر این مدعیان می‌باشد، یک خدای ذهنی است که اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن هیچ‌گونه نقش و تأثیری در زندگی عینی اجتماعی و سرنوشت مردم ندارد.

برداشت‌های بی‌محتوا و صوری از خداپرستی، به لحاظ منشاء اقتصادی - اجتماعی مبین طفره رفتن از موضعگیری به نفع مردم و تأکید وضع طبقاتی موجود (مناسبات استثمار) است. در واقع از نقطه نظر این دسته، دین امری "وجدانی" و "فردی" است که صرفاً در یک سری احکام و ظواهر خلاصه می‌شود. مضمون این برداشت‌های معمول و تحریف شده که شایسته‌ی نامگذاری

"اسلام بی محتوای سرمایه‌داری کوچک" می‌باشند، چیزی جز تفکرات طبقاتی خود این مدعیان و سوءاستفاده‌های ارتجاعی از اسلام نیست. سوءاستفاده‌ها و کج فهمی‌هایی که طی قرنهای گذشته، حقیقت انقلابی اسلام را از محتوای مردم گرایانه‌ی آن تهی ساخته و آن را به وسیله‌ای در دست استثمارگران و نیروهای واپسگرا، مبدل ساخته‌اند.

نظیر این گونه افکار صوری و دکماتیک در همه‌ی ادوار تاریخی در قالب "بت" و "بت پرستی" وجود داشته که انبیاء توحیدی، بیش‌تاز برانداختن آنها بوده‌اند. افکاری که تحت عنوان "مذهب" راهبان و کشیشان قرون وسطی مبلغ آن بوده و به وکالت از صاحبان زر، وظیفه‌ی تخدیر توده‌ها را بر عهده داشته‌اند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که در رابطه با افشای مضمون استثمارگرانه و ریاکارانه‌ی چنین "خدا" گرایی‌هایی به یکی از سمبل‌های درخشان موحد تاریخ اسلام "ابودر غفاری" اشاره کنیم. ابودر بز سرآنهاست که در زیر پرده شرع و تحت عنوان "مال الله" سرمایه‌داری را احیاء کرده بودند، فریاد برآورد، که مگوئید "مال الله" ! بگوئید: "مال الناس"، زیرا شما وقتی می‌گوئید "مال الله" بدنبال آن خود را هم نماینده‌ی خدا قلمداد می‌کنید و آنگاه مال مردم را می‌خورید!

هم چنین میدانیم که هیچ یک از جنگهای حضرت علی (ع) به ویژه پس از پیامبر بر سر اینکه "خدا هست یا نیست"، نبود. از قضا هر دو طرف می‌گفتند خدا هست و یکی هم هست (و محمد هم رسول الله است). بلکه آنچه محتوا و مضمون این درگیریها را تشکیل می‌داد، عمل و موضعگیری‌های سیاسی - اجتماعی طرفین بود که از روی آن معلوم می‌شد چه کسانی واقعا" به خدا اعتقاد دارند و کدام دسته دروغ می‌گویند و علیرغم ظاهرشان در عمل به علت مواضع غیر مردمی که اتخاذ کرده‌اند در ردیف تکذیب‌کنندگان دین بشمار می‌روند.

بخاطر ترسیم هر چه روشن تر همین مرزهای قاطع میان اسلام و خداپرستی راستین از اسلام بی محتوا و شرک آلود رایج است که سازمان مجاهدین خلق ایران، در سرآغاز متون و نوشته‌های خود، پس از نام خدا، کلمه‌ی خلق را نیز اضافه می‌نماید. این کلمه‌ی اضافه صرفا" به منظور تاکید بر اصالت

دیدگاه واقعی یکتاپرستانه‌ی مجاهدین و احتراز از مشتبه شدن آن با سایر استنباطات صوری و بی‌محتوا در شرایط حاضر می‌باشد. والا کاملاً بدیهی است که واژه‌ی "خدا" در مفهوم راستین آن، به تنهایی در برگیرنده‌ی مطلق همه‌ی ارزش‌های متعالی است. بنابراین تأکید بر کلمه‌ی "خلق" در این عبارت، هرگز به معنای اعتقاد به ارزش مستقل دیگری جدا از ارزش برترین هستی (خدا) نبوده، بلکه دقیقاً به معنای بیان بازتاب عقلی و اجتماعی (یعنی مردم گرائی) ایدئولوژی توحیدی است. اگر بخواهیم منشاء متدولوژیک (روش شناسانه) تفکرات مذهب صوری را بشناسیم، در یک کلام بایستی آن را در ادراک غلط از رابطه‌ی مطلق و نسبی جستجو نمود. در این مورد لازم است توضیح بیشتر داده شود.

رابطه‌ی مطلق و نسبی در دیدگاه واقع‌گرایانه‌ی توحیدی

گفتیم که بر طبق نظرگاه توحیدی در صحنه‌ی جامعه و تاریخ دست خدا نهایتاً از آستین توده‌ها بیرون می‌آید و قضاوت خلق به طور تاریخی معیار نهائی سنجش اصالت راهها، اقدامات و موضعگیریهاست. این شیوه‌ی نگرش از دیدگاهی سرچشمه می‌گیرد که بر حسب آن مطلق را همواره بایستی در امور نسبی جستجو نمود. یعنی خواست خدا در قلمرو اجتماع (مطلق) از طریق اراده‌ی خلق‌ها (نسبی) بیان می‌گردد. کما این که وصول به اهداف مطلق ایدئولوژیک نیز از راه خدمت به خلق عقلی می‌شود، زیرا همان طور که می‌دانیم، دنیای ما اصولاً "دنیای نسبی‌هاست و مطلق یعنی ذات یگانه‌ی آفریدگار جهان جز در تحلیلات نسبی آن (یعنی مخلوقات خدا) نمی‌تواند در معرض جستجوی حواس ما قرار گیرد.

مطابق عقاید توحیدی، تمام وجود و تحولات عینی با بی‌نهایت پدیده‌های آن، از وجود یگانه‌ی مطلق منشاء می‌گیرد، که سرآغاز و سرانجام هستی است و همه‌ی اشیاء به سوی او در جریان اند (انا لله و انا الیه راجعون) آنچه که در اینجا بسیار مهم است، درک درست رابطه‌ی نسبی و مطلق است. فلسفه‌ی توحیدی همه‌ی پدیده‌ها و حتی جزئی‌ترین آنها را، در ارتباط با نظامات کلی جهان هستی می‌بیند، به این ترتیب جزء را به کل پیوند داده و مطلق را در نسبی و نسبی در دامن مطلق و در مسیر حرکت به سمت آن مورد بررسی قرار می‌دهد.

از این روست که در حرکت تکاملی تاریخ ، توده‌ها به منزله‌ی اساس و مبنای پیشرفت تاریخ و نیل به مقصد توحید محسوب می‌شوند به همین علت ، جهانبینی توحیدی ، انسان و اجتماع را به تطبیق با سنن آفرینش فرا خوانده است ، تا مبتنی بر حل تضادهای فرد و جامعه با جهان خارجی ، با حقیقت و مضمون جهان (مطلق) یگانه شود . این انطباق در تمام مظاهر حیات و حرکت جامعه صادق است و مبنی رابطه‌ی واقعی مطلق و نسبی است . تاکید قرآن در مورد حضور خدا در همه جا بایستی بر اساس همین نظرگاه تفسیر گردد .

سزیه‌م ایا تانافی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یگف بربک انه ، علی کل شیء شهید .

این امر بخصوص در قلمرو حرکت اجتماعی حائز اهمیت فوق‌العاده است . درک ذهنی و غیرواقعی رابطه‌ی مطلق و نسبی در این قلمرو ، منجر به برداشت‌های صوری و مطلق‌گرایانه‌ای می‌شود که سرانجام آن گمراهی و سقوط در ورطه‌ی ایده‌آلیسم است . و در نتیجه حق و باطل در پهنه‌ی اجتماعی ، جدای از بنیادهای عینی آن جستجو می‌شود به این ترتیب ملاحظه می‌شود که مردم‌گرایی توحیدی از یک طرف از تفکرات مطلق‌گرایانه‌ی ایده‌آلیستی متمایز می‌شود و از طرف دیگر به اعتبار وجود مقصدی در کل جهان که این مردم‌گرایی در هر شرایط تاریخی ، متوجه آن سمت و جهت می‌باشد ، از نسبی‌گرایی ماتریالیستی نیز به دور می‌ماند . زیرا همان طور که گفتیم ، در سیستم جهان‌بینانه‌ی ماتریالیسم به دلیل آن که ملاک سنجش ثابت و مطلق وجود ندارد ، مردم‌گرایی محصور در این چهارچوب فلسفی نیز فاقد یک مقصد و معنی واقع‌گرایانه است و مفهوم آن به طور کلی در هر دوری مشخص به اعتبار همان دوره‌ی تاریخی جایز بوده و پس از آن منتفی است . بدون این که بتوان ارتباط مستمر و تاریخی با مضمون هستی و سمت‌گیری به‌جانب یک هدف مطلق متصور شد . زیرا در کادر بینش ماتریالیستی ، یک ایدئولوژی مطلق که بیانگر مطلق حقیقت هستی و متضمن پویایی دائمی باشد ، وجود ندارد ؛ تصویر کاملی از جهان هستی که به اعتبار جامعیت آن بتوان جهان را در کلیت اش دریافت و مردم‌گرایی را در خدمت هماهنگی با آن قرار داد . و این خود از آنجا ناشی می‌شود که در فلسفه‌ی ماتریالیستی ایسا " جایی برای مطلق (به مفهوم واقعی آن) وجود ندارد . از این رو به لحاظ فلسفی همواره دچار یک نسبی‌گرایی است .

مفهوم انقلابی ایده‌ی قیامت

در خاتمه‌ی این قسمت از بحث (مردم گرایی توحیدی) بجاست که اشاره‌ای نیز به مسأله‌ی قیامت و دینامیسم انقلابی آن که در ادیان توحیدی و بخصوص اسلام روی آن بسیار انگشت گذاشته شده بنمائیم .

اعتقاد به قیامت و پاسخ به کردار انسان ، دقیقاً " پشتوانه‌ی وجود شناسانه‌ی مسئولیت آدمی در مبارزه بخاطر مردم است . این ایده که در فرهنگ اصیل توحیدی جز در خدمات‌ایثار و فداکاری به خاطر رهائی خلق تجلی نکرده است ، هیچ سختی با برداشتهای مجعول سوداگرانه‌ی طبقاتی ندارد ، برداشتهای واستنماطات شرک آمیز کوتاه‌بینانه و تنگ‌نظرانه که مفهوم انقلابی رستاخیز و قیامت را با زشت‌ترین سوداگری‌های مربوط به سود و زیان دنیوی شبیه و آلوده ساخته و آرزوی بهشت را مرادف با یک نوع اندیویدوالیسم منفعت - طلبی خرده بورژوازی می‌نماید . حال آن که فلسفه‌ی اجتماعی قیامت حاکی از مسئولیت انسان برای تحقق هر چه سریع‌تر توحید اجتماعی و رهائی توده‌ها از فد استثمار و بهره‌کشی است .

در قرآن به کرات تاکید شده که رسیدن به بهشت جز با تحمل رنج‌ها و سختی‌های یک مبارزه اجتماعی - مبارزه به خاطر توده‌های مردم ، غیر ممکن است :

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما يعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين .

" آیا پنداشت‌ماید که به بهشت داخل می‌شوید ، بدون آن که خدا ، مجاهدین و آنهایی را که پایداری کردند ، ندانسته باشد ؟! (امتحان خود را پس نداده باشند) " .

با توجه به رابطه‌ی ارگانیکی که میان هر نظرگاه ایدئولوژیک و عمل اجتماعی وجود دارد ، روشن می‌شود که دیدگاه مردم گرایانه‌ی توحیدی در حیطه‌ی موضع‌گیری‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دارای عملکردهای خاص خود می‌باشد . لذا اگر به مردم گرائی توحیدی معتقدیم بایستی در عمل سیاسی و خطوط و تصمیمات تاکتیکی و استراتژیکی ما ، خود را نشان دهد . در غیر اینصورت دم زدن از " مردم " و " توده " یک شعار توخالی و بی‌محتوا است . پس بسنیم این اعتقاد در قلمروهای فوق چه کارکرد و نقشی دارد .

الف - بازتاب مردم‌گرائی توحیدی در شکل سیاسی اداره جامعه (اصل شورا)

در بحث‌های گذشته ، به تفصیل محتوای مردم‌گرایانه‌ی ایدئولوژی اسلام را تشریح نمودیم . این محتوا لزوماً "بایستی در یک شکل سیاسی متناسب تجلی پیدا کند . این شکل سیاسی که بیانگر تأکید بر نقش عنصر مردم و حاکمیت آنهاست ، همانا "شورا" می‌باشد . به عبارت دیگر شورا به‌مثابه‌ی تنها فرم سیاسی مناسب برای تحقق اهداف آرمانی ، دقیقاً با محتوای مردم‌گرای فلسفه‌ی توحیدی سازگار بوده و از آن سرچشمه می‌گیرد . از نقطه نظر این ایدئولوژی ، مردم جملگی خلیفه و جانشین خدا در زمین‌اند و هیچکس نمی‌تواند حاکمیت و حق تعیین سرنوشت آنها را نقض نماید .

بنابراین فرم اداره‌ی جامعه در یک نظام مبتنی بر ایدئولوژی اسلام در هر شرایط تاریخی "شورا" می‌باشد . در قرآن روی مسأله‌ی شورا تا آنجا تأکید شده که سوره‌ای به همین نام (شوری) نامگذاری شده است ، در آیه‌ی ۳۷ این سوره رعایت اصل "شورا" در حل و فصل امور به عنوان یکی از ویژگی‌های گروهندگان به پروردگار جهان و در ردیف اقامه‌ی نماز ذکر شده است :

"والذین استجابوا للربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و ممارزقناهم ینفقون"

(و آنانکه اجابت نمودند پروردگار خویش را و نماز را بسا داشتند و در امور خود با یکدیگر شورا کردند و از آنچه نصیبشان گردیده انفاق می‌کنند) . در آیه‌ی دیگری خطاب به پیامبر دستور داده شده که با مردم مشورت نماید :

"فما رحمه من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین " (آل عمران ۱۵۴) .

(پس در پرتو رحمت خداوند ، توباً ایشان به نرمی برخورد کردی ، و اگر سخت دل و بدخوی بودی ، بدون شک مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند ، پس تو از آنها در گذر و برایشان آرمزش بخواه و در امور و کارها با آنها مشورت کن . پس چون تصمیم گرفتی ، دیگر به خدا توکل نما . خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد .)

شورا و شیوه‌ی کار شورائی در عملکرد و سنت پیامبر و سایر پیشوایان انقلابی توحید به وفور به چشم می‌خورد . همچنین در نهج البلاغه به کرات روی مساله شورا انگشت گذاشته شده و شیوه‌های مستبدانه مورد نکوهش قرار گرفته است . به عنوان مثال در خطبه‌ی ۲۰۷ حضرت علی (ع) خطاب به مردم آن زمان چنین می‌گوید :

" لیس امر و ان عظمت فی الحق منزلته ، و تقدمت فی الدین فضیله
بفوق ان یعان علی ما حمله الله من حقه " .

(یک فرد هم هر قدر که منزلتش عظیم باشد و در دین سابقه و برتری داشته باشد ، برتر از آن نیست که از کمک شدن بی‌نیاز باشد)

" ولا امر و ان صغرت النفوس و اقتحمته العیون بدون ان یعین علی
ذلک اویعان علیه " .

(همچنین یک فرد هر چه کوچک باشد ، هر قدر هم که تحقیرش کند و در نظرها خوار باشد ، آنچنان نیست که نتواند دیگری را برای ادای حق یاری کند ، یا او را یاری نمایند .) در جای دیگر در همین خطبه می‌گوید :

" وان من اسخف حالات الولاة عند صالح الناس ان یظن بهم حب
الفخر " .

(سخیف‌ترین حالات رهبران در نزد مردم صالح این است که به آنها کمان جاه طلبی و خودخواهی و غرور برده شود) .
" و یوضع امرهم علی الکبر " .

و امرشان را بر کبر (بی‌نیازی از دیگران) بگذرانند . و چند فراز بعد اضافه می‌کند :

" والیکم من البقیه فی حقوق لم افرغ من ادائها ، و فرائض لا ید من
امضائها " :

وظیفه‌ی شما این است که مدام به من آن حق‌ها و تکالیفی را خاطر نشان کنید که بر عهده‌ام بوده و هنوز ادا نکرده‌ام . . .

فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل ، فانی لست فی نفسی بفوق ان
اخطی " .

مبادا مرا رها کنید - فکر کنید نیازی به گفتار حق شما ندارم ، احتیاجی به

مشورت به عدل شما ندارم . نه ! من بالاتر از این نیستم که اشتباه نکنم ، خودم را اینطور نمی دانم که اشتباه ناپذیر باشم .

" **والا من ذلك من فعلی الا ان یكفی الله من نفسی ما هواملك به منی** " و من از این قضیه در امان بسر نمی برم (یعنی از نفس خودم آسوده خیال نیستم) مگر آنکه خدا از نفس من کفایت کند که او بر آن تواناتر و مسلط تر از من است .

" **فانما انا وانتم عبید مملوکون لرب لارب غیره** " هم من و هم شما بنده هائی هستیم بنده ی خدائی که معبودی بالاتر از آن نیست (بنابراین هیچ تفاوت و برتری ذاتی ای بر یکدیگر نداریم)

جوهر سخنان حضرت علی (در این مورد اینست که فرد به تنهایی و بدون استفاده از مشورت و نظرات دیگران نمی تواند از خطا مصون بماند از پس حل مسائل بفرنج جامعه برآید ، و تنها در چارچوب کار شورائی است که توانائی ها و خلاقیت تک تک مردم (هر جقدر هم که ناچیز باشد) به کار گرفته می شود و در نتیجه نارسائی و نواقص به حداقل می رسد .
حال ببینیم شورا و نهادهای شورائی چگونه به این نیاز پاسخ می دهند .

شوراهای مردمی و کارکرد آنها

در دوران کنونی ، شوراها نوعی شکل سازمان یافته ی حاکمیت خودگردانی مردم در سطوح و زمینه های مختلف است نظیر شورای کارگران و کارکنان یک کارخانه ، دهقانان یک واحد کشاورزی ، دانش آموزان و آموزگاران یک مدرسه ، سربازان یک پادگان و که برای طرح و بحث مسائل و حل و فصل امور محل کار خود و اتخاذ تصمیم در مورد آنها و سپس تقسیم کار به منظور اجرای تصمیمات بوجود می آیند . در واقع شوراها نطفه های قدرت توده ها هستند . این اسلوب که درست نقطه ی مقابل روشهای استبدادی مبتنی بر بوروکراسی و اطاعت کورکورانه در سیستم های ضد خلقی است ، هدفش تشویق ابتکار توده ها و توسعه ی کارآئی خود مردم از طریق شرکت موثر آنان در اداره ی امور خودشان است . از اینرو مفهوم شورا مرادف با واژه ی دموکراسی است .
تلافاصله بایستی اضافه کنیم که منظور ما دموکراسی مردمی و انقلابی است نه دموکراسی بورژوائی . زیرا همچنانکه می دانیم تفاوت عظیم و غیرقابل انکاری

میان دموکراسی انقلابی با پارلمانتاریسم بورژوازی که یک دموکراسی بی‌مستور را با یک بوروکراسی ضد مردمی در هم می‌آمیزد ، وجود دارد . در یک نظام استثماری که قدرت سیاسی در دست یک اقلیت کوچک حاکم است اصل دموکراسی به نحو اجتناب ناپذیر از بسیاری جهات محدود و صرفاً " صوری می‌باشد . نهادهای به اصطلاح دموکراتیک در این نظامها عمدتاً " در خدمت طبقات استثمارگر قرار دارند . در واقع دموکراسی در جامعه‌هایی که روابط استثماری بر آنها حاکم است ، از آن اقلیتی است که از ثمرات کار توده‌ها بهره می‌برند . در چنین شرایطی شورا و دموکراسی به تمام اوضاع زندگی توده‌ها شمول نمی‌یابد و در نتیجه از محتوا تهی می‌گردد . حال آنکه دموکراسی انقلابی اساساً خواهان افزایش نقش شوراها و سازمان‌های توده‌ای ، تشویق ابتکار توده‌ها و حذف بوروکراسی زائد است (دموکراسی از پائین) .

در یک نظام دموکراتیک شورائی ، همه‌ی قدرت به شوراها یعنی اکثریت سازمان یافته‌ی مردم واگذار می‌شود (اتحادیه‌های شوراها) . چنین نهادهایی در هیچیک از جمهوری‌های به اصطلاح دموکراتیک جهان سرمایه‌داری یافت نمی‌شود .

مضافاً اینکه در شوراها ی مردمی ، بر خلاف سیستم‌های بوروکراتیک ، تنها به بررسی و حلاجی اکتفا نمی‌شود ، بلکه خود مردم مجریان حرف و تصمیم خویشانند (اصل وحدت تصمیم‌گیری و اجرا) .

شوراها پیوسته به اتکاء افراد و گروههای درونی خود به بحث و بررسی مسائل می‌پردازند و از اعمال نظرهای مستبدانه این یا آن مرجع دولتی و مقام عالی بر کنار می‌باشند . افراد شورا در کلیه‌ی موارد متساوی الحقوق می‌باشند و هر نوع تبعیض عقیدتی ، جنسی ، ملی و قومی مردود است . لذا از این طریق روابط بین فرد و جمع ، اقلیت و اکثریت ، مضمون آزاد منشانه و مترقی می‌یابد و فرد دیگر نمی‌تواند بر عقاید و آراء توده‌ی مردم سلطه پیدا کند و ابتکارات و شکوفائی‌های اندیشه و عمل آنان را منکوب کند . در یک سیستم شورائی در صورت بروز هر نوع لغزش و خطا کاری ، امکانات فراوان توده‌های مردم با مکانیسم‌های خاص خود برای جلوگیری از آن به کار می‌افتد و به این ترتیب در صورت رسوخ عوامل و تفکرات انحرافی و یا خیانتها و دسیسه چینی‌های احتمالی ، بر خلاف سیستم‌های بوروکراتیک که امکان پنهان کاری را برای منحرفین و خائنین

فراهم می‌کند ، در نظام شورائی این مسائل خیلی زود بر ملا می‌شوند و در قبال آن واکنش متناسب نشان داده می‌شود .
به این ترتیب در اثر اعمال این مکانیسم اهرم های سوء استفاده ، اعمال نفوذ ، سانسور آراء و عقاید ، قلب اخبار و تصمیمات رو به‌زوال می‌روند ، رفته رفته آگاهی مردم رشد پیدا می‌کند و کارآئی عنصر توده‌ای شورا ، آشکار می‌گردد .

بی‌شک در جوامعی که سطح فرهنگ و دانش عمومی توده‌ها پائین است ، ضعفها و نارسائی‌هایی نیز گریبانگیر شورا و نهادهای شورائی می‌گردد . ضعف آگاهی و کم تجربگی در کار شورائی و پیامدهای آن ، در راس این کمبود قرار دارد . معاندان و مخالفان نیز با انگشت گذاشتن ، روی این نقایص و علم کردن مسئلهی " مدیریت " طرح و رویه‌ی شورائی را از اساس تخطئه می‌کنند . غافل از آنکه منشاء کاستی‌ها و ضعف‌های مزبور چیزی جز غیر شورائی عمل کردن نبوده است . به عبارت دیگر نکته‌ی مهم اینجاست که سیستم‌های غیر شورائی ایجاد کننده و حافظ همین ضعف‌ها هستند و هیچیک از این سیستم‌ها به اندازه‌ی رویه‌ی شورائی ، امکان ارتقاء سریع تجارب و دانش عمومی توده‌ها را دارا نمی‌باشند .

شورا کلید اساسی وحدت مردم

می‌دانیم که افق بلندمدت و تاریخی اسلام ، استقرار نظام وحدت و یگانگی و سلام و آشتی است . این جوهر وحدت گراپانه ، در قلمرو مردم‌گرایی توحیدی ، صرفاً " در یک فرم شورائی متجلی می‌شود . زیرا تنها وقتی که به همه‌ی مردم حق اظهار نظر و انتقاد داده شود و کار آنها به خودشان واگذار گردد ، می‌توان انتظار داشت که تضادهای درون خلقی به شیوه‌ی درستی رو به حل روند و وحدت میان اقشار مختلف مردم تامین گردد .

نظام شورائی امکانات مناسب را برای رفع شکاف‌ها ، پراکندگی‌ها و تبعیضات موجود میان اقشار گوناگون مردم فراهم می‌سازد و آنان را از ترکیب‌های متفرق و نامتجانس به سمت پیوستگی و وحدت عمل در برابر دشمن اصلی تعالی می‌بخشد .

بخصوص در مرحله‌ی کنونی ، شوراها کلید اساسی وحدت تمام خلق ، در مبارزه علیه امپریالیسم است . به عنوان مثال حل بسیاری از معضلات و کره‌های انقلاب ضد امپریالیستی خلق ما در شرایط حاضر ، در گرو عبور از کانال مبارزه

برای ایجاد نهادهای دموکراتیک شورائی است .

شوراها با گسترش و تضمین حقوق دموکراتیک تمام مردم و تقویت زمینه‌های وحدت ، عامل مهمی در جهت تضعیف مکانیزم‌های تفرقه انگیز و بازدارنده بشمار می‌روند . به طوری که همواره توسعه‌ی شوراها شاخص وحدت و همبستگی ؛ و رکود و پژمردگی آن ، معادل تفرقه و تشتت بوده‌است .

من باب مثال حل مسئله‌ی ملیت‌ها که از لوازم تأمین وحدت ملی و میهنی است ، تنها در پرتو نظام سراسری شورائی امکان پذیر است ؛ نظامی که از جمله مدافع حق خودمختاری خلق‌ها و ملیتهاست .

نقش عظیم شوراها در بکار بستن توان تاریخی توده‌ها

در یک مناسبات غیردموکراتیک ، طبقه‌ی حاکم همه‌ی اهرم‌های قدرت (شامل دستگاه دولتی ، قوه‌ی مقننه ، قوه‌ی قضائیه و . . .) و ابزارهای اختناق و سرکوب را در اختیار دارد ، که حاکمیت خود را از طریق آنها اعمال می‌کند . در مقابل ، توده‌های مردم هیچ چیز در اختیار ندارند . اما در عوض آنها اکثریت وسیع رشد یابنده‌ای را تشکیل می‌دهند که اگر در شوراها خود ، متشکل شده و بازو به بازوی یکدیگر بدهند ، آن چنان نیروی عظیمی بوجود می‌آورند که هیچ قدرتی را تاب مقاومت در برابر آن نیست . پا گرفتن شوراها ی خلق در رشته‌ها و بخش‌های مختلف فعالیت اجتماعی ، نقش فوق‌العاده‌ای در حفظ حالت بسیج مردم و پایداری انقلاب ایفا می‌کنند .

نهادهای شورائی نه تنها ابزار قدرت مستقیم خلق بلکه به مثابه‌ی وسیله‌ای برای ایجاد شرایط دموکراتیک ، عامل بسیار مهمی در دگرگونی تعادل نیروهای اجتماعی بسود نیروهای ترقیخواه و انقلابی هستند .

شوراها بخصوص در عرصه‌ی مبارزات کارگری ، مقام ویژه‌ای دارا هستند . زیرا کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی مساعدترین و اصیلترین زمینه‌ها را برای اندیشه و عمل شورایی فراهم می‌سازند . کارگران در شرایط فعالیت و مبارزه‌ی شورائی هر سرآند که خصلت کالائی نیروی کار خویش را یک سره نفی کنند . مبارزه‌ی شورایی کارگران ، دیگر نه برای گرانتر فروختن نیروی کار به طبقه‌ی سرمایه‌دار ، بلکه متوجه آرمان‌های والاتری چون نفی انقلابی این طبقه و گسستن بندهای استثمار و بهره‌کشی است . به این ترتیب شوراها ی کارگری ، بر خلاف سندیکا که عملکردش محدود به چار چوب " نظام استثماری است (و وجود آن به

وجود طبقه‌ی سرمایه‌دار بستگی دارد (چشم بسوی تحول کل جامعه دارد . از این رو شوراهای کارگری حامل روابطی هستند که سمت گیری استراتژیک آنها به سوی امحاء طبقات و برقراری نظام نوین اجتماعی است . در متن همین شوراهاست که کارگران دیگر نه به مثابه‌ی مزدبگیران سرمایه ، بلکه بعنوان تولید کنندگان که بر سرنوشت و کار خود حاکمند ، به شکوفائی استعدادها و ارتقاء دانستی‌ها و کارآئی‌های خویش همت می‌گمارند .

علاوه بر این ، کارگران با تشکیل شوراهای واقعی خود جلوه‌هایی از امکان عینی تحقق رسالت تاریخی خویش را بنمایش می‌گذارند . ملاحظه می‌شود که شوراها در روال شکوفائی و بکار بستن توان‌های تاریخی توده‌ها و تحول بینادین مجموعه‌ی نهادهای اجتماعی ، چه نقش عظیمی دارا هستند . در این جا لازم است خاطر نشان سازیم که سیستم شورایی اساساً " موقعی می‌تواند در یک جامعه رسالت ضد استثمار خود را تحقق بخشد که در آنجا انقلاب ضد امپریالیستی به پیروزی رسیده باشد . تا قبل از رسیدن به این مرحله شوراها و شبکه‌های شورائی صرف نظراز تامین خواسته‌های مرحله‌ای کارگران و زحمتکشان و . . . ، در حکم نهادهای مترقی و مردمی تلقی می‌شوند که در برابر هر گونه استبداد و انحصار طلبی مقاومت می‌کنند ، تا از این طریق به تدریج توان خلق را به میدان عمل کشانده و شرایط مناسب را برای پیروزی انقلاب فراهم سازند . از مطلب فوق می‌توان نتیجه گرفت که بقا شوراها در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و یا تسلط ارتجاع و انحصار طلبی با محدودیت‌های مضاعف روبروست . هم چنین یادآوری این نکته ضروری است که روابط و فرم شورائی هنگامی می‌تواند ، دقیقاً " بیان کننده‌ی منافع خلق بوده و به طور کامل " واقعی پایدار بعاند که از یک محتوای ایدئولوژیک انقلابی برخوردار باشد . این واقعیت از آنجا ناشی می‌شود که استقرار شوراهای مردمی اصولاً " از یک مضمون ایدئولوژیکی - انقلابی برخوردار است . بنابراین بایستی متکی بر بالنده‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی (و به تعبیر جهان بینی توحیدی " مستضعفین ") بوده و بتواند مبارزه را تا محو هر گونه بهره‌کشی و استثمار هدایت نماید .

عملکرد مردم‌گرائی توحیدی در زمینه‌ی توسعه‌ی

اقتصادی (اصل بسیج توده‌ای)

وقتی از مردم‌گرائی توحیدی صحبت می‌کنیم ، این نه یک شعار ذهنی

توخالی بلکه دقیقا " مبین شوهها ، عملکردها و سمت گیری های " مردمی " مشخصی است که بایستی بر جمع فعالیت های مآجه در زمینهی سیاسی وجه در زمینهی اقتصادی وغیره حاکم باشد . معنی این مطلب این است که هرگونه فعالیت و موفقیت اقتصادی نیز وقتی " توحیدی " تلقی می شود ، که با تکیه به خود مردم و از طریق بسیج انقلابی آنها صورت گرفته ، و در خدمت تحقق آرمان های اکثریت وسیع توده ها باشد .

اگر برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی به تکیه گاهی غیر از خدا و خلق روی ساوریم ، اگر برای پیشرفت جامعه به جای بکار بستن نیروی خلاق توده ها و سمت گیری به جانب هدف تکاملی " یگانه ساز " و ضد استثماری ، " راه سرمایه داری " در پیش گرفته شود ، دیگر چگونه می توان از " توحید " دم زد ؟ - بنابراین واضح است به درجه ای که فعالیت اقتصادی ما از سمت یگانه کننده ضد بهره کشانه (که متضمن منافع دراز مدت توده های وسیع خلق است) منحرف بشود ، از " توحید " فاصله گرفته و " شرک " در ما نفوذ کرده است . در این مورد ، به خصوص مسأله انتخاب شیوهی صحیح و اصولی رشد اقتصادی ، دارای اهمیت فوق العاده است . از این رو لازم است قبل از هر چیز توضیح مختصری در باره ی ضرورت رشد اقتصادی و انواع آن بدهیم .

انسان چه به دلیل نیازهای روز افزونش وجه به لحاظ خصیصه ی اجتماعی او تنها در طرف جامعه می تواند به تامین نیازها و تکامل خود نائل آید . از طرف دیگر بقاء جامعه بستگی به ادامه ی رشد اقتصادی (که پاسخی ضروری به نیازهای روز افزون انسان و جامعه است) دارد . بنابراین هر نظام اجتماعی که قادر به رشد اقتصادی - اجتماعی نباشد ، ناگزیر از دور خارج شده و جای خود را به نظام دیگری که بتواند پاسخگوی نیاز مزبور باشد ، خواهد داد . مسأله ی مهمی که در همین جا مطرح می شود ، انتخاب شیوهی صحیح و اصولی برای تامین توسعه ی اقتصادی است . به خصوص امروز مهمترین مسأله ی کشورهای که تازه انقلاب می کنند ، اینست که کدام راه را برای توسعه اقتصادی پیش گیرند . می دانیم که در شرایط تاریخی حاضر ، به طور کلی برای تامین توسعه ی اقتصادی ، دو راه بیشتر وجود ندارد . یکی راه انکاء به مردم و بسیج توده ها در پرتو رشد ضد استثماری است . یعنی راهی که امکان بکار گرفتن انرژی و توان مردم را در مقیاسی بسیار گسترده ، فراهم می سازد و آنها را برای

تولید و حل مشکلات و مسائل اقتصادی بسج می‌نماید، کارآئی‌شان را گسترش می‌دهد و استعدادهای آنان را به ظهور می‌رساند .

راه دیگر ، راه سرمایه‌داری و وابستگی به سرمایه و امکانات امپریالیستی است . یعنی توسعه‌ی اقتصادی به روش غیر عادلانه و بی‌بندوباری که مشخصه اصلی آن پشت کردن به توده‌ی مردم و لگدکوب نمودن حقوق خلق‌ها و طبقات مستضعف است .

راه " سومی " نیز ادعا می‌شود که " راه غیر سرمایه‌داری " لقب گرفته است !! لیکن این راه و تمام راه‌های بینابینی دست‌آخر به یکی از دوراه اول یا دوم ختم می‌شوند . زیرا تکامل سرمایه‌داری و ظهور امپریالیسم و پایان گرفتن تقسیم‌بندی جهان (تبدیل کشورها به مستعمره و استعمارگر) راه رشد سرمایه‌داری را برای کشورهای نوخیز منتفی گردانیده و امکان تاریخی پیدایش یک کشور سرمایه‌داری مستقل جدید را از بین برده است . توضیح این که جوامع غربی در شرایط خاص تاریخی که زمینه‌های لازم آن وجود داشت ، با استفاده از غارت و تسلط بر کشورهای دیگر ، سرمایه و بازار فروش و نیروی کار لازم را فراهم کردند و طی چند ده سال به اوج تکامل سرمایه‌داری رسیدند . در نتیجه با ظهور امپریالیسم کار تقسیم جهان به نفع امپریالیست‌ها پایان یافت و کشورها به دو دسته‌ی مستعمره و مستعمره‌چی تقسیم شدند . تمام کشورهای صنعتی غرب قبل از این تاریخ ، رشد سرمایه‌داری خود را آغاز کردند و پس از آن دیگر هیچ کشوری نتوانست راه کشورهای سرمایه‌داری را (از نظر رشد اقتصادی و صنعتی در کادر بورژوازی) تجربه کند . علتش این است که همانطور که گفتیم با وجود کشورهای امپریالیستی دیگر امکان تمرکز سرمایه از طریق مستعمرات یا پیدا کردن بازار فروش جدید ، (و یا دیگر شرایطی لازم برای تحقق این امر) منتفی شده است . (مضافاً این که این کشورهای نوخیز برای تأمین چنین رشدی الزاماً " به کمک‌های مختلف امپریالیست‌ها که حاضر به تحمل رقیب جدیدی نبودند نیاز داشتند .)

تجربیات مکرر تاریخی و عمی نیز گواه این حقیقت‌اند که " راه سوم " علیرغم تحرک اولیه ، سرانجام نمی‌تواند پایدار بماند و درانتهای خط به یکی از دو راه اساسی ختم می‌گردد چون راه سوم نه ضداستثماری است که پشتوانه‌اش توده‌ی مردم باشد و نه متکی به سرمایه و امکانات امپریالیستی که حداقل

بسیج توده‌ای اهرم اساسی رشد ضد استثماراری توحیدی

می‌دانیم که در هر ایدئولوژی کلیه حرکات و فعالیت انسان ، و از جمله فعالیت تولیدی او ، به‌خاطر هدفی انجام می‌گیرد که این هدف تعیین‌کننده و شاخص همه‌ی برخوردها و روابطی است که او با جهان پیرامونش (طبیعت و جامعه) برقرار می‌کند . البته متناسب با تبیینی که هر ایدئولوژی از وجود دارد ارزش‌های متفاوتی ممکن است به عنوان هدف انتخاب شود . به عنوان مثال سرمایه‌داری (چه کوچک و چه بزرگ) فلسفه‌ی حرکت و تولیدش " سود " است . به عبارت دیگر ماهیت و جوهر نظام سرمایه‌داری " سود " و " سود پرستی " می‌باشد . لذا کلیه‌ی شیوه‌ها و راه‌هایی هم که برای توسعه‌ی اقتصادی بر-می‌گزینند ، تماما روی این محور ، یعنی " سود " می‌چرخد . حال آنکه در جهان‌بینی توحیدی و نظام اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر یکتا پرستی ، از آنجا که ارزش برترین هستی (یعنی مقصد عالی و دز برگرفته‌ی همه‌ی هدفها و ارزش‌ها) خداست ، در جریان تولید اجتماعی نیز هدف و غایتی جز خدا و طبعاً " بهروزی خلق ندارد . در این نظام ، هدف از تولید ، بجای فراهم آوردن منافع سرمایه‌داران ، تامین احتیاجات روز افزون تمامی خلق ، مدنظر است . برای رسیدن به این هدف وسیله و راهی که از نوع همین هدف بوده ، و قادر است انرژی عظیم خلق را به سیلان در آورد ، " بسیج توده‌ای " است . در بسیج توده‌ای نه فقط توده‌های میلیونی کارگران و دهقانان و سایر اقشار خلق در شهر و روستا ، به کار بنای ساختمان نوین اقتصادی می‌پردازند ، بلکه واحدهای ارتش ، دستگاههای دولتی و ارگان‌های حزبی نیز همگی (جز در موارد خاص) برای پیشبرد توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی سازمان داده می‌شوند . (به دلیل این که پیشرفت در سایر زمینه‌ها بدون حل قطعی این مساله ، یعنی بسیج انقلابی و ضد استثماراری ، امکان‌پذیر نیست) مثلاً " واحدهای ارتش حتی در فواصل میان نبردها و یا در غیر ساعات تمرینات نظامی به کار تولیدی خواهند پرداخت . این عمل باعث می‌شود که از یکطرف روابط درونی ارتش مردم و از طرف دیگر وحدت میان ارتش و خلق ، بیش از پیش تحکیم شود ، و عنصر نظامی به شکل گسترده‌تری به میان مبارزه‌ی توده‌ها برود ؛ به علاوه سربازان یا کارکنان دستگاه‌های مختلف ، در اثر کار تولیدی خویش ، در شرایط بهتری زندگی

خواهند کرد که این خود در پیشبرد مبارزه‌ی آنها کمک می‌نماید .

روشن است که وقتی از بسیج توده‌های سخن می‌گوئیم ، منظورمان صرفاً " یک دعوت همگانی نیست ، بلکه توأم ساختن دعوت همگانی با رهنمودهای عملی مشخص است . از این رو همواره بایستی با تحلیل مشخص از شرایط "اقتصادی - اجتماعی" و موقعیت اقشار و طبقات خلق در هر جامعه ، شیوه‌ها و اشکال مناسب بسیج توده‌ها را در شهر و روستا پیدا کرد . مثلاً " بسیج توده‌های در روستا ، اساساً " از طریق جایگزین ساختن تدریجی اصول کار دسته جمعی کشاورزی و گرد آوردن میلیون‌ها دهقان در کنوپراتیوهای توده‌ای (واحدهای دسته‌جمعی کشاورزی در رشته‌های مختلف تولید ، فروش ، اعتبارات ، تامین حوائج و . . .) امکان پذیر است . این راهی است که اکثریت عظیم دهقانان را نیز از فقر و خانه خرابی نجات داده ، وسط رفاه و آسایش روستا را بالا خواهد برد . به همین ترتیب در شهرها نیز انرژی و قابلیت توده‌های وسیع ، به شیوه‌ای مناسب در راه بهبود و تجدید ساختمان سیستم اقتصادی کشور بکار گرفته می‌شود . میلیون‌ها کارگر و زحمتکش شهری از این طریق امکان می‌یابند تا با نیروی خلاق و استعداد ارزنده‌ی خود ، بنای جامعه‌ای آزاد ، آباد و عاری از بهره‌کشی را آغاز نمایند .

اکثریت عظیم توده‌ها در شهر و روستا این راه را داوطلبانه و با کمال میل انتخاب می‌کنند ، و آن را بر فقر و ورشکستگی ، مزدوری و اسارت سرمایه ، ترجیح می‌دهند . آنها هم چنین علیه بوروکراتیسم مبارزه می‌نمایند و خود کشورشان را اداره خواهند کرد .

به این ترتیب با انتخاب این شیوه برای توسعه‌ی اقتصادی ، عنصر سرمایه مجال رشد پیدا نخواهد کرد ، از تعداد موسسات بزرگ و سرمایه‌داران ثروتمند کاسته می‌گردد ، و راه برای غلبه‌ی عنصر ضد استثماری هموار می‌گردد . در پرتو این سیاست‌های توده‌ای ، مضافاً " بر افزایش کنترل حکومت بر زمینه‌های تعیین کننده‌ی اقتصاد ملی (صنایع ، بانکها ، راه آهن ، حمل و نقل ، تجارت خارجی و . . .) بتدریج مطامع استثماری صاحبان سرمایه محدود شده و گام‌های قاطعی در جهت اعاده‌ی حقوق اکثریت مردم برداشته خواهد شد .

چنین است که نیروی عظیمی که طی سالیان دراز در روابط استثماری به

زنجیر کشیده می‌شدند ، در جریان این بسیج انقلابی ، آزاد شده و در مسیر رشد اصیل و ضد استثماری توحیدی جامعه شکوفا خواهند گشت . هیچ نیروی دیگری جانشین نیروهای توده‌های میلیونی نخواهد شد . این نیرو قادر است بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی (نظیر مشکل بیکاری ، مسکن و . . .) را نیز به سادگی حل کند . در اینجا بایستی این نکته را نیز متذکر شویم که بسیاری از گره‌ها و مشکلات اقتصادی ، تحت‌الشعاع عنصر سیاسی (و در نهایت عنصر ایدئولوژیک) حل می‌شوند . یعنی آنها در پرتو موضع گیری درست سیاسی و پیش بردن مبارزه در یک مسیر صحیح و اصولی ، میسر است . به عنوان مثال در کشورهایی که هنوز ریشه‌های امپریالیسم به طور کامل بیرون آورده نشده ، عمده‌ی مسائل اقتصادی و اجتماعی ، با بسیج انقلابی تمام خلق علیه امپریالیسم ، قابل حل است . طی چنین مبارزه‌ای است که می‌توان شور و تحرک انقلابی توده‌ها را برانگیخت و در جریان حرکت ، مسائل را به سمت حل شدن برد

بدون داشتن یک خط مشی سیاسی درست ، نمی‌توان توده‌ها را بسیج کرد ، و بدون بسیج توده‌های هیچ مساله و مشکلی را اساساً نمی‌شود حل کرد . یکی از انقلابیون نامدار معاصر در این مورد می‌گوید : " توسعه‌ی اقتصادی عملی غیر اقتصادی است . عمل اقتصادی بسیج توده‌ای است : و بسیج توده‌ای در یک جنگ انقلابی دراز مدت امکان پذیر است "

نگری به قرآن و عملکرد حکومت علی (ع)

گفتیم که از نقطه نظر ایدئولوژی توحیدی ، یک فعالیت و رشد اقتصادی را وقتی می‌توان " توحیدی " نامید ، که متکی بر وسیع‌ترین توده‌های خلق بوده ، و در نهایت نیز منافع عالی‌ی آنها را در نظر داشته باشد . به نحوی که سمت گیری آن به جانب تامین حقوق محروم‌ترین و بالنده‌ترین نیروها و طبقات باشد ، و جامعه را در مسیر امحاء بهره‌کشی و استثمار به جلو ببرد . معنی این مطلب آن است که توسعه اقتصادی مبتنی برنگرش " انقلابی - توحیدی " یک توسعه و رشد عادلانه است که افق بلند مدت آن رفع کامل فاصله‌های طبقاتی و استقرار نظام یگانگی و توحیدی است (رشد ضد استثماری توحیدی) در این مورد حضرت علی (ع) جمله‌ی کوتاه فوق العاده پر معنی‌ای دارد

که به حق بایستی آن را راهگشا و شعار خویش در امر توسعه‌ی اقتصادی بدانیم .
در خطبه‌ی ۱۵ نهج البلاغه پس از آن که بر تصمیم خویش مبنی بر
بازگرداندن ثروت‌های خلق به صاحبان اصلی آنها ، تاکید می‌کند ، اعلام
می‌دارد :

"فان فی العدل سهه " (گشایش و توسعه در عدل است) . یعنی راه
توسعه‌ی اقتصادی ما راه عادلانه است (راه خلقی است نه راه غیر عادلانه‌ی
سرمایه‌داری) . او در تمام مدت حکومت چند ساله‌ی خود نیز به همین راه
رفت . در نامه‌ی به مالک اشتر نوشت :

"ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعماها فی العدل ، و اجمعها
لرضی الرعیه ، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه ، و ان سخط الخاصه
یغتفر مع رضی العامه "

(کاری که باید بیش از هر چیز برایت مطلوب باشد ، پایداری اصولی در
مواضع حق طلبانه ، و توده‌ای کردن و همگانی نمودن آن در برابری و عدل است
به نحوی که بیشتر سبب خشنودی و رضایت اکثریت مردم گردد . زیرا خشم
همگان ، رضا و خشنودی اقلیت ممتاز را پایمال می‌سازد . ولی خشم اقلیت
معدود و ممتاز در برابر خشنودی توده‌ای مردم اهمیت ندارد) .
در همین نامه تصریح می‌کند :

" و انما عمودالدین و جماع المسلمین و العده للاعداء العامه من الامة ،
فلیکن صفوک لهم ، و میلک معهم " (ستون دین و انبوهی مسلمان‌ها و نیروی
آماده بر علیه دشمنان همین توده‌ی مردم هستند ، پس باید تو به آنان متکی
باشی و تعالیت به جانب ایشان باشد) .

در اینجا فرصت نیست که سنن متعدد ضد استثماری را در اسلام که بر
حسب آنها املاک یا اموال از روابط مالکانه خارج می‌شوند ، یکایک برشماریم .
سنت‌ها و نهادهایی مانند وقف ، فبی و . . . که جوهر آنها چیزی جز تبدیل
مالکیت استثماری به مالکیت جمعی و ایجاد محرک‌ها و انگیزه‌های متعالی معنوی
برای تولید ، نبوده و همگی گویای سمت و جهت رشد اقتصادی ضد استثماری و
توحیدی بوده‌اند .

تاثیر این عامل فقط در نحوه‌ی تقسیم زمین چنان بوده که مطابق نوشته‌ی

سفرنامه "ابن بطوطه" (در ۹۰۰ سال پیش) ، در آن سال‌ها بین $\frac{1}{4}$ تا $\frac{1}{3}$ تمام املاک مزروعی از آتلانتیک (اطلس) تا خلیج فارس ، مراکش ، تونس ، ایران ، همه وقف عام (مالکیت جمعی) بوده است .

در قرآن شدیدترین عتاب‌هایی که به رسول خدا شده ، مربوط به مواقعی بوده که پیامبر با افرادی از توده‌ی مردم بهای لازم را نداده و نسبت به آنها بی‌توجهی نموده است . به عنوان نمونه در آیه ۵۲ سوره‌ی انعام ، خداوند پیامبر را به خاطر آنکه لحظه‌ای امکانات و جاذبه‌های غیر ایدئولوژیک را بر حضور یاران پابره‌نه و تهیدست خود مقدم شمرده بود ، با قاطعیت لزراننده‌ای مورد عتاب قرار داده و چنین می‌گوید :

"ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء فتطرد هم فتكون من الظالمين"

(طرد مکن کسانی را که در بامداد و شامگاه پروردگار خویش را می‌خوانند به جانب او روی می‌آورند . از حساب ایشان بر تو و بالعکس هیچ چیز نیست ، پس تو با راندن ایشان از ستماگران خواهی شد)

شان نزول این آیه را عیناً " از حاشیه‌ی قرآن نقل می‌کنیم :

"گروهی از "مولفه قلوبهم" (کسانی که پیغمبر می‌خواست جذبشان کند به پیامبر درآمدند و گرد او مشت‌ی درویش و بینوا چون بلال و عمار نگریستند ، پسند نداشتند در آن انجمن شوند ، با پیامبر گفتند ، سفرای شهان و سران بر تو در آیند و مارا بشناسند چون با این جمع گدا و تهیدست همنشین ببینند شرمنده شویم . بفرما تا مادر انجمن هستیم ، اینان لختی دور شوند ، آنگاه که ما برون شدیم با هر که خواهی نشین . پیغمبر آهنگ آن کرد که این سخن بپذیرد و علی را فرمود بدانچه خواستند . پیمانی بنوشت (پس آنها رفتند و شروع به نوشتن پیمان کرد) ، ناگهان جبرئیل بیامد و این آیت بیاورد . پس پیامبر نوشته به دور افکند (آن قرار دادی را که شروع نوشتنش با طرد آن افراد بود پاره کرد) ، روی به یاران خویش کرد ، بسی در تقرب آنان کوشید (برای این که آنها رابه خود نزدیک کند) و چندانشان نزدیک خویشتن نشانید که زانویش به زانوی ایشان سود ."

وقتی " لختی دوری " از توده مردم محروم ، باعث چنین عتابی به

پيامبر می شود ، به نحوی که قرار داد منعقدہ پاره و دور افکنده می شود ، دیگر موضع قرآن در برابر راه حل های سرمایه داری و چشم دوختن به امکانات و سرمایہ امپریالیستی (به جای تکیه بر نیروی خلق) احتیاجی به تشریح ندارد .

سختی ها و تنگناهای کوتاه مدت

راه رشد اقتصادی عادلانه

در خاتمه این مبحث ، لازم است تاکید کنیم که شیوهی توسعهی اقتصادی عادلانه ، ممکن است در مراحل اولیه و به طور تاکتیکی و کوتاه مدت ، موجب افت تولید گردد و یا ما را با تنگناها و مشکلاتی در سر راه توسعهی اقتصادی مواجه گرداند لیکن به علت اتکاء این شیوه بر عنصر انسانی بسیج توده های مردم و مقدم شمردن عنصر ایدئولوژیک بر عنصر ابزاری ، در درازمدت جهش اقتصادی رشد اصیل و ضد استثماري جامعه را تامین خواهد کرد .

در همان خطبه ۱۵ ، حضرت علی (ع) بلافاصله پس از تاکید بر اصل توسعهی عادلانه ، خاطر نشان میسازد که اگر این راه به ظاهر با دشواری ها و تنگناهایی توأم است ، راه غیر عادلانهی رشد ، بطور قطع ، تنگناهایش (در دراز مدت) بیشتر است " و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق " هم چنین قرآن در آیهی ۲۸ سورهی توبه پس از اعلام پلیدی سیاسی مشرکین و قطع ارتباط آنها با خانه و حرم خدا . خطاب به آنهائی که (بدون توجه به نیروی خلاق و عظیم توده ها) می ترسند در اثر فقدان روابط سیاسی و اقتصادی با دشمنان خدا ، وخلق ، دچار تنگناهای اقتصادی گردند صریحا " می گوید :

" وان خفتم علیه فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم "

(اگر از فقر و تهیدستی می ترسید . پس به زودی خدا اگر بخواهد شما را از فضل خودش بی نیاز خواهد گردانید . به درستی که او دانای حکیم است) .

ملاحظه میشود که قرآن صریحا " اعلام می کند که از تنگناهای اقتصادی موقتی ناشی از حرکت های اصولی و انقلابی نباید هراسید ، و تبعیت از ارزش های شیطانی و ضد تکاملی علیرغم این که ممکن است در کوتاه مدت قدرتمند و راضی مان کند ، در درازمدت و به طور استراتژیک چنین حرکت و تبعیتی محکوم بشکست و فناست . بر عکس پیروزی واقعی در هماهنگی با مسیر تکامل و روی

آوردن به جانب توده هاست ، و در نهایت این سرچشمه‌ی جوشان خدا و خلق است که گشاینده‌ی همه‌ی تهیدستی‌ها و تنگناهاست ، در غیر اینصورت هر قدرت و گشایش اقتصادی ضد تکاملی سرانجام محکوم به اضمحلال و ورشکستگی است ، و سرانجام رهسپار دامن زشتکاری و انحطاط خواهد شد .

عملکرد "مردم گرائی توحیدی" در مبارزه‌ی انقلابی
و حل تضادهای آشتی‌ناپذیر اجتماعی
(اصل " جنگ توده‌ای ")

می‌دانیم که جنگ وسیله‌ی نهائی حل و فصل تضادهای آشتی‌ناپذیر میان طبقات ، ملت‌ها ، دولت‌ها و گروههای متخاصم سیاسی است . جنگ به دنبال پیدایش استثمار انسان از انسان پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و با امحاء تاریخی استثمار نیز از میان خواهد رفت . بنابراین وجود جنگ در جامعه‌ی طبقاتی امری گریزناپذیر است . تاریخ نیز نشان می‌دهد که زندگی بشریت همواره مملو از جنگ بوده است . این جنگ‌ها که تا محو استثمار و طبقات همچنان ادامه خواهد داشت ، اساساً بر دو نوع تقسیم می‌شوند : جنگهای عادلانه و جنگهای غیرعادلانه . جنگهایی که به خاطر منافع اقلیتی استثمارگر ، برپا می‌شود ، جنگهای غیر عادلانه‌اند ، و جنگهایی که برای آزادی و تامین حقوق اکثریت مردم و برداشتن سد راه‌هایی توده‌ها برپا می‌گردد ، در زمره‌ی جنگهای عادلانه محسوب می‌شوند . دو جنگ جهانی گذشته نمونه‌هایی از جنگ غیر عادلانه‌اند که در آنها طرفین به خاطر منافع امپریالیستی خود نبرد می‌کردند . بر عکس جنگهای کبیرانقلابی که هم اکنون در بخش وسیعی از جهان به وسیله‌ی خلق‌های تحت سلطه بر علیه امپریالیست‌ها ، جریان دارد ، همگی از نوع جنگ عادلانه می‌باشند . همچنین مبارزاتی که انبیاء توحیدی به منظور برداشتن سد راه تکامل توده‌های مردم ، برپا می‌نمودند ، تماماً " عادلانه بوده و هدف آن تامین یگانگی ، قسط و صلح برای تمام بشریت بوده است .

ضرورت جنگ عادلانه از اینجا ناشی می‌شود که دشمنان خدا و خلق برای حفظ موجودیت و پیشبرد هدف های استثمارگرانه‌ی خویش ، دست به جنگ ضد انقلابی و غیر عادلانه می‌زنند . از این رو برای مقابله با جنگ غیر عادلانه و بطور کلی برانداختن جنگ و خاتمه دادن به هیولای کشتار انسان‌ها بایستی به جنگ انقلابی متوسل شد . بنابراین جنگ‌های انقلابی و عادلانه نه تنها مطرود

نیستند ، بلکه خیلی هم لازم و ضروری هستند و باید فعالانه در آنها شرکت کرد . رهنمود قرآنی در این زمینه این است که : تا محو تمام زمینه‌های "فتنه" و جنگ ضد انقلابی باید به جنگ انقلابی و مبارزه‌ی مرگ و زندگی ادامه داد :
 "و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله"
 با آنها (دشمنان خدا و خلق) نبرد کنید تا هیچ فتنه و آشوبی باقی نماند و " دین " از آن خدا گردد ."

هدف جنگ انقلابی

بنابراین از نقطه نظر جهان بینی توحیدی ، هدف جنگ انقلابی ، نابودی جنگ ضد انقلابی است به عبارت دیگر هدف از جنگ ، نفس جنگ نیست ، بلکه جنگ به خاطر این است تا نهایتاً در سراسر زمین صلح برپا گردد . زیرا بر حسب این نظرگاه ، گرایش اساسی جهان هستی ، نیل به وحدت ، صلح ، آشتی و فقدان جنگ و تضاد است . به بیان دقیق‌تر مفهوم تحولات این جهان در قلمروهای گوناگون آن ، چیزی جز گذار مداوم از دوگانگی و ناسازگاری و تضاد ، به جانب یگانگی و وحدت نیست . این مضمون که در فرهنگ اعتقادی توحیدی با واژه‌ی "سلام" بیان گردیده ، گویای این حقیقت است که آنچه در کل وجود اصالت دارد وحدت و صلح و آشتی است نه تعارض و جنگ . بنابراین ، اگر چه وجود جنگ در جامعه‌ی بشری ، به منزله‌ی یک واقعیت ، اجتناب ناپذیر است ، (که بایستی به مدد جنگ عادلانه و انقلابی به مقابله با آن پرداخت) ، لیکن در مجموع اصالت با صلح و آشتی است . لذا هدف جنگ انقلابی نیز برقراری صلح و صمیمیت و وحدت در سطح تمام بشریت است . در این زمینه آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید بسیار قابل توجه است . در این آیه ضمن بیان هدف مبارزات انبیاء (قسط) و اشاره به کتاب و میزان " به ضرورت " آهن " که متضمن عنصر خشونت و سختی است ، تأکید نموده و " منافع " آن را برای توده‌ها ، خاطر نشان ساخته است :

" لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شدید و منافع للناس "
 (به تأکید رسولان را با دلایل روشن فرستادیم و همراه ایشان کتاب و میزان را نازل نمودیم تا مردم به برقراری نظام قسط قیام کنند ، و آهن را در اختیارشان نهادیم ، که در آن سختی شدیدی است و منفعی را برای مردم در

قرآن تصریح می‌کند که اگر گروهی به جنگ (عادلانه) با گروهی دیگر بر نی‌خواستند ، تمام مظاهر و ارزشهای تکاملی نابود می‌گشتند :

" ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا "

(اگر نبود که خدا گروهی را به دفع گروهی دیگر بر می‌انگیخت ، همانا پرستشگاهها و صومعهها و نمازها و مسجدهایی که در آن نام خدا بسیار برده می‌شوند ، همگی نابود میشدند .)

در اینجا بی‌مناسبت نیست که به سخنان یکی از انقلابیون بزرگ معاصر اشاره کنیم که چند دهه‌ی پیش در بحبوحه‌ی یک نبرد عادلانه‌ی ضد امپریالیستی درباره‌ی ضرورت جنگ انقلابی برای اِمْحاءِ جنگ ضد انقلابی چنین گفت :

" ما عاقبت با دستان خود به دوران جنگها در حیات بشر پایان خواهیم داد و بدون شک جنگی که ما اکنون درگیر آنیم ، بخشی از این پیکار نهائی است بزرگترین و سررحمانه‌ترین جنگهای غیرعادلانه‌ی ضدانقلابی در کمین ما نشسته است ، اگر ما درفش جنگ عادلانه را برنفراییم ، مصیبتی خانمانسوز گریبانگیر اکثریت عظیم بشریت خواهد شد .

درفش جنگ عادلانه‌ی بشریت ، درفش نجات بشریت است فاشیست‌ها و امپریالیست‌ها قصد دارند که جنگها را ابدی سازند ، ولی ما می‌خواهیم به جنگها در آینده‌ای که خیلی دور نیست ، پایان ببخشیم "

عنصر خلق :

عامل تعیین کننده سرنوشت نهائی جنگ

از سوی دیگر از آنجا که در جنگ عامل تعیین کننده عنصر " خلق " می‌باشد ، (ونه سلاح و تکنیک) ، لذا جنگ انقلابی اساسا " متکی به توده‌هاست . کما اینکه هدف آن نیز تامین منافع توده‌های وسیع و استقرار قسط و یگانگی و برابری است .

توده‌ها غنی‌ترین سرچشمه‌ی نیروی عظیم جنگ انقلابی هستند . توده‌ها دژ پولادین مقاومت در جنگ بشمار می‌روند که هیچ نیروئی را یارای در هم شکستن آن نیست .

بنابراین جنگ انقلابی و عادلانه جنگ توده‌ها است . جنگی است که تنها با تکیه بر توده‌ها و بکار بستن نیروی عظیم آنها ، می‌توان آن را به پیش برد .

البته تردیدی نیست که در پیروزی یا شکست یک جنگ ، عواملی چون تکنیک و امکانات نظامی ، شرایط جغرافیائی و پارامترهای بین‌المللی و . . . بسیار مؤثر هستند ، لیکن سرنوشت جنگ تابع مطلق و بی‌چون و چرای این عوامل نیستند . آنچه سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند نقش دینامیک و خلاق توده‌هاست .

از طرف دیگر جنگ همواره با سیاست ، قرین است ، به خصوص جنگ انقلابی ، عمیقاً دارای خصلت سیاسی است . به عنوان مثال در یک نبرد ضد امپریالیستی ، هدف سیاسی جنگ بیرون راندن امپریالیست‌ها و ایادی آن و ایجاد جامعه‌ای آزاد و آباد است . از این مطلب می‌خواهیم نتیجه بگیریم که بدون بسیج سیاسی توده‌ها ، جنگ توده‌ای ممکن نیست . به ویژه قبل از آغاز جنگ ، بسیج سیاسی ، یک امر ضروری و تعیین‌کننده است .

منظور از بسیج سیاسی اینست که قبل از شروع جنگ و در حین آن ، هدف سیاسی و ایدئولوژیک جنگ برای توده‌ها تشریح شود و به آنها فهمانده شود شود که برای چه می‌جنگند . تنها در این صورت است که می‌توان میلیون‌ها انسان را چون تن واحدی متحد ساخت تا همه چیز خود را وقف امر جنگ نمایند . این بسیج سراسری نیروی عظیمی را ایجاد می‌کند که دشمن را بوحشت خواهد انداخت .

بنابراین جنگ انقلابی توده‌ای نبردی آگاهانه ، مقدس ، عادلانه و مترقی است که توده‌ها با بصیرت و آگاهی کامل در آن قدم می‌گذارند و سربازان آن به قول حضرت علی (ع) سلاح خویش را وسیله‌ای برای اجرای اهداف و آرمان‌های انقلابی می‌دانند "

(حملوا بضاثرهم علی‌سیافهم - نهج البلاغه خطبه ۱۵۰)

ارتش خلق : بازوی اجرایی جنگ توده‌ای

گفتیم که در جنگ اگر چه سلاح و تجهیزات عامل مهم و غیر قابل چشم پوشی است ، لیکن عامل تعیین کننده "انسان" است . از سوی دیگر ، اگر ارتش هر سیستمی را ، سازمان نظامی آن سیستم بدانیم ، می‌توان گفت که شکل بندی (فرم‌اسیون) آن دقیقا " به ماهیت طبقاتی و محتوا و هدفهای سیاسی آن سیستم وابسته است . به عبارت دیگر ، سازمان نظامی در هر نبرد ، پیوسته با خصلت و هدف آن نبرد رابطه‌ی ارگانیک داشته و از نوع آن می‌باشد .

به عنوان مثال ، در یک رژیم ضد خلقی ، ارتش وسیله‌ی اجرای هدف‌های سیاسی طبقه‌ی حاکم است که به مثابه‌ی ماشین نظامی دولت ، وظیفه‌ی سرکوبی خلق و سازمان دادن قهر ارتجاعی مسلحانه را بر عهده دارد . بر عکس هدف ارتش انقلابی خلق ، خدمت به مقاصد عالی انقلاب است ، و سربازان آن نه به خاطر منافع شخصی مشتی استثمارگر ، بلکه به خاطر منافع توده‌های وسیع مردم پیکار می‌کنند .

از آنجا که بینش مردم گرایانه‌ی توحیدی ، موجد مشی نظامی توده‌ای است و انقلاب را اساسا " کار توده‌ها می‌داند ، لذا قهرانقلابی مطابق این نظرگاه تنها از طریق سازماندهی و مسلح کردن تمام خلق قابل اعمال خواهد بود . به تعبیر روشن‌تر " شکل " و سازمان نظامی که قادر است حداکثر گسترش توان جنگی خلق را در یک نبرد توده‌ای تامین نماید ، " ارتش خلق " است ، که مبتنی بر بسیج نیروهای مسلح خلق در تمام اشکال نبرد است . ارتش خلق در همه‌ی اشکال آن (دستجات شبه نظامی ، پارتیزان‌ها ، دستجات مسلح منطقه‌ای و واحدهای مسلح منظم) ، به طور کلی تظاهر و تجلی خلق بسیج شده و مسلح می‌باشد . تمام ضوابط ، شیوه‌ها و مناسبات ارتش خلق منعکس کننده‌ی ماهیت انقلابی آن بوده و مبتنی بر آگاهی سیاسی ، انضباط آگاهانه و ابتکار و روحیه‌ی خلاق افراد آن می‌باشد .

در سازماندهی ارتش خلق ، هر روستا و محله یا مسجد و موسسه‌ای یک پایگاه تدارکاتی و نظامی برای جنگ توده‌ای است . به این ترتیب ، تمام کشور تبدیل به میدان نبرد واحدی برای نابودی دشمن می‌گردد .

نیروهای مسلح توده‌ای ، به منزله‌ی پایه‌ی ارتش خلق اند . این نیروها در سازماندهی نظامی خلق ، ذخیره‌ی پایان ناپذیر ارتش خلق را تشکیل

می دهند .
ارتش خلق اگر چه در مرحله‌ی نهایی تکامل آن دارای ساختمان ارتش
منظم (با سازمان یافتگی و تمرکز عالی) است ، لیکن این یک " ارتش منظم
خلق " بوده که از نظر هدف ، محتوی و روش آن ، با ارتش های منظم طبقات
ارتجاعی بنیادا " متضاد است .

ساختمان سیاسی ارتش خلق

ارتش خلق با تکیه بر شعور سیاسی توده‌ها ، نظام داوطلبی را
برای سرباز گیری بر می‌گزیند . در واقع انضباط و دیسیپلین درون ارتش خلق ،
در عین آهنین بودن ، داوطلبانه و مختارانه است (بر خلاف دیسیپلین ارتش
های ارتجاعی که کورکورانه و مبتنی بر زور است) . این ارتش در داخل خود از
یک روحیه‌ی وحدت‌گرا تبعیت می‌کند : وحدت میان سربازان و افسران ، میان
مافوق و مادیون ، میان کار نظامی و کار سیاسی ، و . . . لذا اختلافات
وحشتناک میان سرباز و افسر وجود ندارد . غذای همه یکی است ، از حیث حقوق
و سایر امکانات نیز اختلافات ناچیز است . حق انتقاد برای همگان و به خصوص
پائین‌ترین رده‌ها محفوظ است ، و در انتصابات نیز مورد مشورت قرار می‌گیرند .
معیار ترقی در ارتش خلق ، صرفا " تقوا و لیاقت است .

بدیهی است که وقتی ارتشی در درون خود چنین روابط مردمی‌ای داشته
باشد ، روابطش با توده‌های مردم نیز خصیصه‌ی مردمی خواهد داشت . یعنی
در خارج از خود نیز میان ارتش و خلق ، ارتش و ارگان‌های دولتی ، ارتش و
حزب و . . . وحدت حکمفرماست . در نتیجه‌ی این وحدت (یا دقیق‌تر :
گرایش به وحدت) ارتش با خلق به طور فشرده پیوند خورده و از خطر فساد
میلیتاریستی نیز مصون می‌ماند .

مناسبات سالم و مردمی درون ارتش خلق ، خود ضامن
درون‌جوش و آزادانه‌ای است که در سراسر جنگ به منصفی ظهور می‌رسد و از
اعتقاد عمیق تک‌تک افراد این ارتش به هدف‌های سیاسی و عادلانه‌ی جنگ
می‌جوشد . همین جا بایستی نتیجه بگیریم که استقرار دیسیپلین اختیاری ، ملازم
با توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی عنصر دمکراتیک در درون ارتش خلق است . ارتش خلق
در کنار پیکار ، به کار تولیدی نیز می‌پردازد (جز در موارد خاص) . به علاوه ،

نیروهای مسلح در کارخانه‌ها ، مزارع ، دانشگاه‌ها و دیگر نهادهای اجتماعی ، از افراد همان نهاد تشکیل می‌یابد . آنها در عین آن که به کارهای سازنده‌ی اجتماعی و تولیدی اشتغال دارند ، ارتش بزرگ خلق را نیز تشکیل می‌دهند همیشه آماده‌اند تا در صورت لزوم ، برای نبرد با دشمن وارد عمل شوند . شرکت ارتش خلق در کار تولیدی ، به خصوص در جنگ‌های طولانی برای ادامه‌ی نبرد بسیار ضروری است .

منبع تجهیزات ارتش خلق ، توده‌ها هستند ، که سعی می‌کنند خود ساز و برگ بسازند و یا از دشمن اسلحه به‌غنیمت بگیرند و ارتش خلق کارش فقط جنگیدن نیست بلکه وظیفه‌ی سازمان دادن و مسلح کردن توده‌ها و تبلیغ بین آنها را نیز بر عهده دارد . اصل اساسی در ارتش خلق ، همانا انطباق و هماهنگی با هدف‌ها و خط مشی سیاسی است که جنگ وسیله‌ی تحقق آنها می‌باشد . یکی از انقلابیون معاصر می‌گوید : " اصل ما اینست که حزب باید بر تفنگ فرماندهی کند نه تفنگ بر حزب . به تفنگ هرگز نباید اجازه داد که بر حزب فرماندهی کند . . . " (حضرت علی (ع) در خطبه‌ی ۱۵۰ در توصیف یاران پیامبر می‌گوید : " حملوا بضاثرهم علی اسیافهم " : بینش‌هایشان را بر سلاح‌های خویش حمل کردند . . .)

از این رو کار سیاسی در درون ارتش خلق اهمیت مرکزی به خود می‌گیرد در واقع " کار سیاسی ، روح و روان ارتش خلق است " (جی‌آپ) هدف کار سیاسی ، آموزش ، سیاسی کردن و ارتقاء دائمی آگاهی " سیاسی - ایدئولوژیک " کادرها و واحدهای جنگی رزمنده است .

ارتش خلق با روی اجرایی جنگ دراز مدت توده‌ای است که به دلیل نفوذ سیاسی آن ، توان ضعیف فنی و مادی نیروی خلق را بالا می‌برد و بر عکس ، توان دشمن را که دارای برتری تکنیکی است ، تضعیف می‌نماید . جنگ توده‌ای و سازماندهی ارتش خلق ، تنها راهی است که به وسیله‌ی آن ، خلقی کوچک قادر می‌شود قدرتی بزرگ را شکست دهد ، قدرت‌هایی که از نفرات بیشتر و توان اقتصادی و نظامی زیادتری برخوردار بوده و مجهز به سلاح‌ها و وسایل فنی مدرن تری هستند . شاهد مشخص این پیروزمندی در عصر ما ، ارتش خلق دلیبر ویتنام است که با سازماندهی قهر انقلابی توده‌ها ، توانست سه نیروی امپریالیستی

بزرگ را پی در پی شکست دهد . به خصوص پر شکوه‌ترین فراز این نبرد ، یعنی
"دین بین فو" آزمایشی بود که در آن "ارتش خلق" قدرت و شکست ناپذیری
خود را در برابر نیرومندترین ارتش‌های امپریالیستی به نمایش گذاشت . "دین
بین فو" سمبل روحیه‌ی قهرمانی توده‌ها و تسلیم ناپذیری یک ارتش خلقی در
پیکار علیه ارتش مجهز امپریالیستی است .

اگر برای حل مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی بدینگونه گامی برداریم و حلقه‌های
سازیم، اگر برای بهر طرف جامعه به جای تکرار همین تیروی جدید بوده‌ها و سبک‌گویی
به حساب هدف تکاملی نگاه ساز و صداستیماری راه‌سویا به‌داری در پیش گرفته
شود دیگر چگونه می‌توان از بوجهد دم زد

تألیف از :

انجمن دانشجویان مسلمان ایران

ط ۳۵

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان